



آرمان

نشریه دبیرخانه خارجی

سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران

دی ماه ۱۳۵۶

سال سوم ۵ شماره ۱۰



در این شماره :

- ۳ آیا ۱۷ دی روز آزادی زنان ایران بود ؟
- ۸ این کدام شهید است که در تلپای سرخ ما سرود می خوانند ؟
- ۱۰ شعر فردا
- ۱۱ چه کسی سنگ می اندازد ؟
- ۱۶ بیانیه کانون نویسندگان ایران
- ۱۸ شیوه " تازه " ترور ساواک
- ۲۱ مضاحبه با قیدل کاسترو
- ۲۵ تفاوت کوچک
- ۲۶ بی طرفی است یا سیاست نواستعماری ؟
- ۳۰ یک حادثه معمولی
- ۳۱ ما و خوانندگان



روی جلد :

تقدیم به زنان پیکارجوی ایران - کار نادر

پشت جلد :

آزادی قلم در ایران

سخنی با شما

دروغ ، تزویر ، ریا و تحریف ، شیوه متداول و مسلط تبلیغات برای آرایش رژیم های ضد خلقی است .
۱۷ دی ، یکی از آن روزگانی است که رژیم دستا

ویز فرامی دهد تا پوششی به روی سیاست دیکتاتوری خود نسبت به زنان و مردان بکشد و تحت لوای کشف حجاب و چادری ، رضاحان قلدر را حامی نجات دهند و زن ایرانی جفا بزند .

مقاله " آیا ۱۷ دی روز آزادی زنان ایران بود ؟ " پس از یادآوری مبارزات مهروانه زنان در " جنبش تنگنا " تا ۱۷ دی ، مشت در برابر پهلوی و سردودمان قلدرش را در مورد اندیزه و چگونگی کشف حجاب " باز میکند .

کشور ما در راه تحولی عظیم است . ناقوس مسرک دیکتاتوری محمد رضا شاه در رهنه جای ایران بیدوش میرسد . تنفر توده های خشمگین در مبارزه علیه رژیم دیوسیرت شاه به انواع مختلف بروز میکند . پروودا تورها و ساواشیها و حنیفه دارندگلیان بحق توده ها را به مسیری پیریکشانند مسیری که دست رژیم را برای عوام فریبی و فشار بیشتر باز ندارد .

نشریه نسوید منتشره در ایران (وابسته به حزب توده ایران) در مقاله " چه کسی سنگ می اندازد ؟ " ، پرده از دسیسه رژیم برمیدارد . همین مقال را در این شماره آرمان بخوانید .

در شرایط کنونی ایران و جهان ، رژیم دست نشانده خود را مجبور بدین برای مقابله با او جکیبرد مبارزات مردم ، شیوه سرکوب کهنه های رادویا ره بارگیری نمونه های اعمال این شیوه در تاریخ گذشته ایران و نیز سایر کشورهای سرمایه داری را در مقاله " شیوه تازه " بخوانید .

آدرس بانکی

Hansfriedrich Wieland
Berliner Bank
Konto Nr. 3446289900

آدرس پستی

Postfach 11 - 0709
1 Berlin 11 - W. B.

ARMAN

Review of the Foreign Bureau of the Organization of Democratic
Youth and Students of Iran

Price: 1,- DM or its equivalent in all other countries

بها معادل ۱ مارک آلمان فدرال

آیا ۱۷ دی روز آزادی زنان ایران بود؟

۱۷ دی ۱۳۱۴ (۱۹۳۵) روز کشف حجاب و اجازه خدمت زنان ایران در ادارات و ورود به مدارس عالی است که قانون آن بخاطر بخواست رضا شاه تصویب و در این روز رسماً به مرحله عمل درآمد و زنان بدون حجاب همراه شوهرانشان روانه مجالس که به این مناسبت برپا شده بود، شدند.

این صورت ظاهر قضیه است و هدف از طرح بررسی این پدیده به پیچوجه برخوردی منفی به جوانب مثبت آن که به رجعت گامی به پیش و نقطه تحولی در زندگی اجتماعی و اقتصادی زنان ایران بود، نیست بلکه کوشش خواهد شد برخورد ارتجاعی رژیم رضاشاه به حقوق اجتماعی زنان، پایه‌های مادی تحقق این پدیده و شرایط خاص آن بطور عینی بررسی شود و نه آنطور که بلندگویان رژیم میخواهند بقبولانند و تحقق هر پدیده مثبتی را در عصر مشحون پهلوی حاصل نبوغ ذاتی و استعداد "شاهنشاهان پهلوی" جا بزنند. از این رو نظری کوتاه به زندگی اجتماعی زنان در آن دوران ضروری است.

زن دوره قاجار، اواخر قرن نوزده و اوایل قرن ۲۰ موجودی است همچنان پوشیده و پیچیده در چادر سیاه چهل و خرافات، اسیر و بندی سنت‌های تحمیلی جامعه و از نظر حقوق و قانون مدنی بیحقوق‌ترین موجودات که حتی مانند چهارپایان به گاواهدن و خیش هم بسته میشود و از هرگونه ارزش انسانی بی‌بهره است. هیچگونه محکمه، دادگاه، قانون و تبصره‌ای برای بهبود وضع زن وجود ندارد و اصولاً رفت و آمد، نبود و نبود، بیرون انداختن و کشتن این موجود تن‌انبر چندانی در حیات جامعه ندارد. خواه زن روستائی و ایلاتی که همپا و همدوش مرد در مزارع، سفر و حضر به تولید ثروت مشغول است و خواه زن باصلاح شهری که وظایفش منحصر به خانه‌داری، تولید مثل، تن دادن به هوی و هوس نفسانی مرد میباشد.

این چهره عمومی و متداول زنان است و اما سیمای اصلی و واقعی زنان ایرانی که از پس ابرهای جهل و

خرافات می‌درخشد به حقیقت شکفت اندک‌تر است. چنانکه از شواهد و قرائن تاریخی برمی‌آید، زنان ایرانی در جنبشهای مترقی و مبارزات استقلال طلبانه کشور از دیرباز بطور فعال سهیم بوده‌اند.

۱۰ ک. «در جنبش مترقی زنان ایران» درباره نقش ارزنده زنان ایران در جنبش ثنباکو چنین مینویسد:

۳. در سال ۱۳۰۹ ه. ق. امتیاز دخانیات از طرف ناصرالدینشاه به شرکت رژی انگلیس واگذار گردید و تولید و مصرف آن در سراسر کشور با انحصار این شرکت درآمد مردم آذربایجان دادن امتیاز بیک کمپانی خارجی را ننگ و بدبختی تلقی نموده بهیچان آمدند. علماء تقلید (مرحوم میرزای آشتیانی و حاج میرزا حسن شیرازی) به پیروی از نمایلات مردم استعمال دخانیات را تحریم کردند شرکت در آستان ورشکستگی قرار گرفت. شاه و امین‌السلطان صدراعظم عدای از روحانی‌نمایان را تجویز نمودند تا مردم عصیان کرده را ساکت کنند. روزی که یکی از آنها (امام جمعه تهران) بالای منبر مردم را دعوت به سکوت و صبر و شکیبایی مینمود و تا حدی موفق گردیده بود، ناگهان عدای از زنان تهران که در مرحله قبلاً حضور داشتند جوشان و خروشان جمعیت را تارزده و بیجان مسجد آمده با صدای بلند و مسحورکننده خطاب بردان چنین گفتند: "اگر مردان ما خواهند نسبت باین واقعه بی‌اعتنا نباشند و تسلیم شوند، ما زنان چادرها را بردارند اذخه و لباس مردان میپوشیم و نخواهیم گذاشت که ملی ما بدست بیگانگان بیفتد و سپس باشعارهای غند سکوت و شکیبایی مردان را به ادامه مبارزه مقدس ملی دعوت نمودند. بعد ما معلوم شد که اینها جزو دسته بزرگی از زنانی بودند که قبلاً به دور هم گرد آمده تصمیم گرفته بودند علیه امتیاز رژی بمقیام و جنبش بپردازند و بدین منظور چندتن از پرشورترین و جسورترین افراد خود را به مسجد فرستاده بودند."

۱۰ ک. «جنبش مترقی زنان ایران»، مجلد نیا، شماره (۱۳۴۲)



"در یکی از زد و خورد های بین اردوی انقلابی معروف ستارخان با لشکریان شاه کشته شدگان انقلابیون، جسد بیست و نوزده مشروطه طلب در لباس مردانه پیدا شده است."

کسروی که بارها از تظاهرات و مبارزات جدی زنان ایران در انقلاب مشروطیت یاد کرده است، در کتاب "تاریخ مشروطیت" مینویسد:

"در تظاهراتی که برای تسریح تصویب قانون اساسی از طرف دارالشواریها در تبریز روی داد زنان هم شرکت داشتند. در این هنگام عده زیادی از مردم در تلگرافخانه متحصن شده بودند و انجمن تبریز مرتباً تلگرافاتی بتهران مخابره میکرد و تقاضای تصویب قانون اساسی را مینمود و مردم تبریز در پافشاری اندازه نگه نمیداشتند. زنان نیز بطور مبدانه از مردان پشتیبانی میکردند." و باز مینویسد:

"زنان تهران هم در اینباره با زنان تبریز همدام شدند."

و در مورد همدردی زنان تهران با زنان تبریز مینویسد: "امروز زنان تهران در خیزش پادرمیسان داشتند و چنانکه حبل‌المتین نوشته پانصد تن از ایشان در جلوی بهارستان گرد آمده بودند."

حکومت وقت که از گرد هم آئینها و پرخاش زنان به وحدت افتاده بود، بنابر پیشگیری از تظاهرات آنها

ایوانف در کتاب "انقلاب ایران از سنال ۱۹۰۵ - ۱۹۱۱، درباره مبارزه زنان برای بهبود وضع زندگی حتی در دوران حکومت سیاه ناصرالدین شاه می نویسد:

"در آذربایجان و کراسانی و قیامیسی زنان عده زیادی زن کالسکه مظفرالدین شاه را احاطه کردند و با جملات زننده گران و بدی نان و سایر وسائل اولیه زندگی را به او تذکر دادند. این زنها تنگ های نان مخلوط با شن را در کالسکه شاه پرتاب کردند. نگاه هنگام مراجعت به دربار (انسدرون) اجرا را با زنان خود به میان گذارد و شکایت کرد، ولی زنان حرمسرای او به جای همدردی صحنه ای که شاید بهتر از صحنه خیابان نبود، در مقابلش برپا کردند و مصدر اعظم وقت (انابک) را مقرر قلمداد نمودند..."

ایرانسکی در کتاب "ایران در راه مبارزه برای استقلال" از سهم فعال و پشتیبانی مسلحانه زنان در قیام تبریز و مبارزه آنان علیه استبداد صغیر محمد علیشاهی یاد میکند:

"در نهضت مشروطه ایران زنان در مبارزه شرکت فعال داشتند و عکس یکدسته شرکت نموری از زنان چادر به سر ایرانی تفنگ بدست در اختیار ما است. اینان محافظ یکی از سنگرهای تبریز بودند."

همین نظر را روزنامه حبل‌المتین که در زمان انقلاب مشروطیت منتشر شد، است، تأکید میکند:

دستور اکیصد کرد که هرزنی که در خیابان ظاهر شد فوراً دستگیر شود. کسروی در این باره چنین مینویسد:

"امروز از بیرون آمدن زنان جلوگیری کردند و هر که از ایشان میدیدند میگریختند و در قراولخانه نگه میداشتند زیرا در روز میان یکدسته از آنان با سربازان و قزاقان کدکشی روی داده بود."

ا. ک. در "جنبش مترقی زنان" درباره نقش زنان در حفظ و پایداری انقلابی آنها در انقلاب مشروطه مینویسد:

"هنگامیکه محمدعلیشاه قاجار مجلس را به توپ بست و بسیاری از سران مشروطیت مانند ملک المتکلمین و غیره را بقتل رسانید زنان با شجاعت و شجاعت شوهران و برادران و پسران خود را به تشکیل دسته های فدائی برای دفاع از انقلاب مشروطه تشویق میکردند و از بذل مال در بیخ نمیزیدند."

بخشی از متن تلگرافی که در آن روز از تبریز مخابره شد و به نقش جدی زنان اشاره کرد بدین قرار است:

"..... زنان نجور آذربایجان امروز شرف ملیت را از تمام عالمیان ربوده اند. دایها گردن بند دو گوشواره و دستبند است که به صندوق اعانه تقدیم میکنند و تمام اهالی باجان و مال در انجمن اتحاد تبریز در حفظ مقصود مقدس حاضرند."

(ا. ک. مجله دنیا، بهار ۱۳۴۲)

زنان نه تنها با اعانه گردن بند و گوشواره و کمک مالی، به حفظ انقلاب مشروطیت پرداختند، بلکه با جدیتی قابل تحسین به دفاع مسلحانه از استقلال میهن و مقابله با تهدید و اولتیماتوم روسیه تزاری پرداختند. شوستر، مستشار آمریکائی که برای اصلاح وضع مالی ایران در ایران بود، در کتاب "تاریخ ایران" از مبارزه متهورانه و پیگیر زنان ایرانی یاد کرده، و نمونه های برجسته ای از تظاهرات آنان توصیف میکند: او مینویسد: "عزت زنان نقاب پوش ایران پاینده باد." و در همین کتاب از این واقعه سکت انگیز چنین یاد میکند:

"در این ایام (زمان اولتیماتوم ۴۸ ساعته دولت تزاری به ایران و اشغال بعضی شهرهای ایران توسط قسوی مسلح روسیه تزاری برای قبولانند شرایط ننگ آور به مجلس ایران) کنگرانی مردم در تزیاد بود که آیا مجلس میماند یا منفصل میشود، زنان ایران با احساسات و هیجان برای حفظ آزادی و استقلال میهن خود آخرین اقدامی که آنانرا بر مردان تفوق و برتری داد و دلیل شجاعت آنها بود به عرصه ظهور رسانیدند. شهرت داشت که وکلای مجلس در جلسات سری تصمیم به قبول حجت دولت روسیه

تزاری گرفته بودند. در این موقع سیصد نفر از زنان از خانه و حرسرای محصور خارج، در صفهای منظم با اراده تزلزل ناپذیر، در حالیکه چادری سیاه بر سر و نقابهای مشبک سفید بر رو داشتند بطرف مجلس راهسپاری گردیدند و بسیاری از ایشان در زیر لباس یا توی آستین ها طیانچه یا کارد و قلمه پنهان کرده بودند. از رئیس مجلس خواهش کردند که تمام آنها را اجازه دخول دهد ولی رئیس مجلس به ملاقات نماند. گان آنها را می نشد. آن هیئت مادران و زوجسات و دختران محبوب ایران طیانچه های خود را بر سرای تهدید نمایش داده و نقابها را پاره کرده دورانداختند و چند نفر بیاناتی آتشین سخنرانی کردند و گفتند اگر وکلاء مجلس در انجام فرایض خود و محافظت و برقراری شرف ملت ایران تردید نمایند ما مردان و فرزندان خود را کشته و اجسادشان را در همین جا خواهیم افکند."

تحت تأثیر این جریان مجلس وارد شور شد و اولتیماتوم دولت تزاری روسیه را رد کرد. دولت تزاری مجبور به فراخواندن قسوی خود از ایران شد.

زنان در این دوره دارای تشکیلات و انجمنهای سری سیاسی بودند و با پیشی مترقی به جنگ، خرافات و نسا برابریهای اجتماعی میشتافتند و طبق نوشته ا. ک. در "جنبش مترقی زنان ایران":

"زنان در آن زمان در مجالس بحث علماء شرکت میکردند و با استدلال و توجه بقوانین مترقی و زنان صدر اسلام مخالفین حقوق مساوی زن و مرد را مجاب میکردند و بهمین مناسبت واضعین قانون اساسی نتوانستند بین زن و مرد از نظر حقوقی تفاوتی قائل گردند."

از این رواصل هشتم و مقدمه قانون اساسی ایران همه افراد کشور راه زنان نیز نمی از آنها تشکیل میدادند، در مقابل قانون مساوی الحقوق شناخت، ایرانیستی در کتاب ایران در راه مبارزه برابری استقلال مینویسد:

"پس از اعلان مشروطیت و امتناع دوره دوم مجلس نشن زنان در زندگی سیاسی کنسر رو بنزاید گذاشت. در تهران کلوب ملی زنان تأسیس شد و جمعیتهای دیگر بوجود آمد. اعضای این جمعیتها سوگند یاد کرده بودند که با استقرار از روس، و انگلیس از استقلال کشور را در معرض محاصره قرار میدهند. مبارزه نمایند. زنان ناطقین معروفه، را برای سخنرانی به لوبه های خویش دعوت مینمودند."

زنان ایران پس از برقراری حکومت مشروطه به تشکیل کلاسهای اکابر، مجالس سخنرانی، نشر مجلات و روزنامه و جمعیتهایی مانند "جمعیت بیک سعادت" در درشت

را بعنوان کارگران کم مزد ولی دقیق و پرکار به کارخانه-ها بکشاند. پسر شاه نه تنها اهداکننده آزادی به زنان ایران نبود، بلکه نابودکننده همان آزادبها ی نسبی که محصول انقلاب مشروطیت بودند، نیز میباشد. این است ماهیت واقعی ۱۷ دی یا روز چادری در اجباری و تحمیلی که رژیم امروز، آنرا روز آزادی زنان اعلام میکند و زنان زحمتکش را مجبور به کرش و امتنان در برابر خود میسازد.

و جمعیت بیبداری نسوان " در تهران دست زدند. زمانی که مسرتجیعین جزوهای بنام "مکسرزان" منتشر کرده بودند، زنان آن جزوات را یکجا و در یکروز خریدند و آنها را در میدان تپخانه آتش زدند و پسه این ترتیب نظر و آماجگی خود را برای مبارزه باخرافات اعلام داشتند.

چنانکه شواهد تاریخی نشان میدهد، زنان ایران برای انقلاب مشروطیت، برابری حقوق، استقلال، لغو قانون کاپیتولاسیون و کشف حجاب مبارزه کردند. حزب کمونیست ایران از همان اوان سالهای تشکیل خود (۱۹۲۰) تنها سازمان سیاسی کشور بود که برای آزادی زنان ایران به مبارزه برخاست.

در دوره اول قاجار، ارتجاع و استعمار جهانی که ایران را آستان حوادث و دگرگونیهای عمیق میدید، دست بکار شد و مترسکی ساخته و پرده آخته دست خود که بتواند همچنان مدافع و محافظ منافعش باشد، در قالب رضاعان محرف به قلدر بر تخت مترازل سیاست پیمار ایران نشاند. بنابراین رضاعان که به کمک زمینداران فئودال و استعمار بین المللی به قدرت رسیده بود، هرگز نمیتوانست تاچین و حامی زنان و تحقق بخش آزادبها ی، مکرانیک جامعه باشد و این همان چیزی است که رژیم فعلی با اصرار و به کمک تبلیغات و هوچیگری میخواهد به مات خفته کند که بله، ما پدر در پدر آزاد یخواه و دمکرات بودیم !!

این ادعاها و بزرگهای اجتماعی از خصوصیت خاندان پهلوی است. محمد رضا شاه هم پسران شدت فاشیسم و خروج رضا شاه از ایران، بنام امپریالیسم جهانی یا ما سگ دمتراسی به تخت سلطنت نشست، اما با همه مظاهر دمتراسی به مبارزه ای جدی برخاست و حکومت خلقی آزادیچان را که در سال ۱۳۲۴ برای زنان حقوق مساوی با مردان و همچنین حق انتخاب شدن و انتخاب کردن قابل شده بود، بمخاک و خون کشید و جنبشهای دمکراتیک زنان را سرکوب کرد.

فراکسیون پارلمانی حزب توده ایران در مجلس چهاردهم پیشنهاد حق انتخاب شدن و انتخاب کردن زنان را به مجلس برد، ولی اکثریت ارتجاعی مجلس این پیشنهاد را دریائانی مجلسد فن کردند. بنابراین مبارزات زنان ایران بود که شاه دیکتاتور را بخصوص پسران سفرش به ترکیه و مشاهده آزادبهای زنان آن سامان، مجبور ساخت که در سال ۱۳۱۶ دستور برداشتن حجاب و اجازه خدمت در ادارات و ورود به مدارس عالی را بدهد. او با این عمل بایک تیر چند نشان میزد. هم میخواست برای خود وجهه بین المللی کسب کند، هم از دادن حقوق واقعی و برابر به زنان شانه خالی کرده با اجازه، برداشتن چادرها، آنها

در مدتی کوتاه

دختر ۱۴ ساله راد و بارشوهردادند



تربا دختر ۱۴ ساله در میان شوهر ۵۰ ساله و پدرش

زن روستایی در کنار خیابان زائید



مهرم کاشفی با نوزادی که در کنار خیابان بدینا آورده است

خرماد - جسرک کهن - یک دختر ۱۴ ساله نرمانی را فرست گوناهی دوسار شوهر دادند. این دختر تریا دهسای نام دارد و هاکسون نامرد ۵۰ساله ای که مسر دیگر نیز دارد زندگی میکند.

زائوراد
خالیکه دست

جنبش بیرون
بوده با انوروس

عمومی
به

بیمارستان
رسانده اند

تجهان ۱۳ آذر
تجهان
چهارشنبه ۲۸ دی

برلمن‌ترین آگاهی پوشید ما است که حل مسائل اجتماعی
متدین و مفید به اصول و مرام سنتی جامعه،
در میادین عمومی میسر نبوده است و حل اساسی هیچ
معصلی بدون در نظر گرفتن پایه‌های عینی و منطقی
آن، امکان‌پذیر نیست. اصولاً در جامعه
— ای که همه افراد از همه آزادی‌ها محرومند، داد
آزادی آنهم به زنان آن جامعه، که مهر بردگی قرن‌ها
بر پیشانی‌شان حک شده است، ادعائی بیش نیست.
اکنون فرزند خلف آن بزرگوار که به زعم خود بند
دست و پای زنان ایران را به چنگ و دندان مبارک
دریده نه تنها از حقوق زنان و آزادی آنها چیزی نمی‌فهمد
بلکه مبارزه برای تساوی حقوق برابر با مرد را با فمینیسم
یکی می‌گرداند. در مصاحبه مشهورش با «اوریا نا فالاجیسی»
از زنان آریامهر چنین می‌خوانیم:

« این داستان آزادی زن، من نمیدانم این
فمینیست‌ها چه میخواهند؟ واقعا چه میخواهند؟ شما
میگویند برای برابری حقوق میخواهند؟ حقیقتاً هم...؟
ولی این چگونه با استعدادشان جور در می‌آید...؟ »
و اما رویان شکرشکن در بار و چالپوسان نمک پرورده
پهلوی هذیان‌ها و ترهات پدرتاجدار (اما بی مغز)
را در مورد زنان، همچون نسخه‌ای برای زنان کشورهای
دیگر جهان صادر میکنند: «بولتن سنین»
دانشگاه تحت عنوان «پایگاه و نقش زن در خانواده»، در
مورد اصطلاح آزادی به زنان، چنین می‌نویسد:
« لازم بود سازمان ملل متحد در سال زن، تمام
اقداماتی را که در ایران تحت رهبری شاهنشاه برای
زنان انجام گرفته است به شکل قطعه‌نامه‌ای تصویب
میکرد و در برابر همه کشورهای قرار میداد. سازمان
ملل متحد باید سخاوست همین اقدامات را برای
آزادی و تساوی حقوق آنان با مردان در همه کشورها
انجام گیرد. »

و بولتن سازمان زنان ایران شماره ۴۸۶، برای اینکه رتعلق
از رقبا عقب نیفتند آرزو میکند که: « امید است که این
پیشرفت و راه پیمائی پرشتاب (!) به سوی دروازه
های طلایی تمدن بزرگ روزافزون باشد. جل‌الخالق!
حقیقت اینست که پس از گذشت نیم قرن که کابوس پهلوی
بر شانه ملت سنگینی میکند، زنان هنوز هم از حقوق
طلاق، حق انتخاب، مسکن، انتخاب شغل، مسافرت
بدون اجازه شوهر و رضایت پدر و برادر و مرد بزرگتر در
خانواده، کورتاژ، و از همه مهمتر از سرپرستی کودکان
خود محرومند. ازدواج یک بچه ده یا زده ساله بسا
مردی همسن یا بپرتراز پدر خود، یک قرن پیش هم
امری کاملاً عادی بود و امروز هم بهمان نسبت عادی
است. تنها حق برابری امتیازی که سلطنت پهلوی برای
زنان قائل شد، همان حق برابری در اعدام در کنار
مردان بود. »

بطور کلی سیستم ماسد سرمایه‌داری قادر به حل معضل
زنان و بویژه برابری حقوق آنها و اصولاً حل ریشه‌های
مشکلات جامعه نیست، چه رسد به اینکه درمان دردگلا
بیشمار جامعه که زنان نیی از آنها تشکیل میدهند، به
دست رژیم خونخوار، سفاک و ددمتش، غارتگر منافع
ملی و استثمارکننده‌های مانند رژیم پهلوی باشد. پس
روز آزادی زن ایرانی، ۱۷ دی نیست و رسیدن به این
آزادی در کف همت پادشاه و محمد رضا شاه قرار ندرفته،
بلکه این امر حیاتی، آزادی و برابری حقوق زنان یک
جامعه تنها در یک جامعه سوسیالیستی که عاری
از بهره‌کشی انسان از انسان باشد ممکن است. از این
رو کوشش برای تحقق یافتن این امر و مبارزه برضد رژیم
پهلوی و سرنگونی این منبع فساد و دشمنی پامرد،
یکی از همت‌های اصولی زنان ایران است.

نردیس

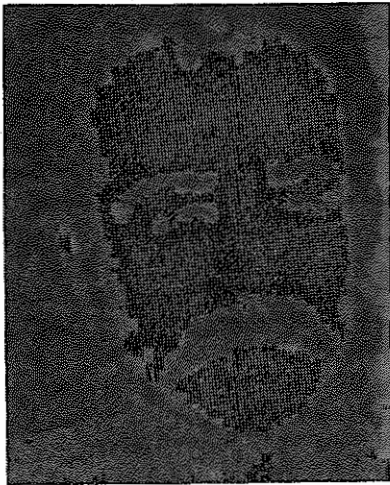


درد پرشوره زنان بیکارجوی ایران

این کدام شهید است

که در گل‌های سرخ ما

سرود می خواند؟



برسینتات نشست
زخم عمیق کاری دشمن، اما
ای سرویستاده نیفتادی
این رسم توست که ایستاده بگیری

سالی دگر بر مرگ خسرو کلسرخى
شاعر انقلابی خلق ما گذشت.
سالروز خاموشی خسرو کلسرخى یادآور حماسه رزم و
شعر و وفاداری است. شاعری که در شجرش شکفت
و شعری که پیام شد و ماند.

کلسرخى و شجرش تفسیر حاد نه‌ای هستند که در عرصه
هنرپیشرو، بایکانگی خالق و مخلوق به ظهور میرسند.
زندگی هنرمند، جوهر و آتش و تپش هنرمیشود و هنسربا
آمزش و لیخند در امتداد این زندگی تا بینهایت کام
برمیدارد. هنرمند از زخم ورنج و نبرد و نیا زو آرزو، از کوشش
تن و خون و استخوان خلق، هنرش را میتراشد و هنسربا
دوام و نیروی خلق را، چون ورد و دعا، به هنرمند میدمد.
کلسرخى به این راز آگاه بود. اوسرچشمه واقعی هنر را
میشناخت. میدانست معراج و نبوت شعرا را لحظه‌های
آغاز میشود که صدای زندگی و حقیقت در آن طنین می‌اندازد.
صدای نی‌لیک محزون چو بان، زمزمه بی‌طنین دخترک
قالیفات، هیا هوئی داس در شالیزار، فرسایش غم‌سلفه‌ها در
نبرد آهن و کارخانه، هلهله ویا یکویی عروسی ملیحه، شاک
سرسبز تولد مرتضی، رویای اولین عشق در حتره مسایه،
بهت و بغض مرد خانه در کنار سفره خالی، اشک مادر
در پرور ملاقات زندانی، نوحه و ندبه مردم در روز عاشورا،
همه عاشوراها و همه مردمی که در قلبشان عاشورای زندای
برپاست. *

و بدینسان عشق ناب و ریشناکی بمردم، به عشق
واقعی به میهن بدل میشود و خروش زاینده رود، پرواز
عقاب‌های سپهد، آسمان پرستاره کویر وچ پچه‌های
جنگل کیلان و ما زنده‌ان، تلولوی کاشی‌های مسجد شب

لطف اله و روحانیت و جادوی مقبره حافظ، در شجر
میریزد و به تار و پود آن می‌آمیزد.

در شجر کلسرخى چنین حاد نه‌ای رخ میدهد و خلق
و میهن به مفهوم بی‌کانه‌ای میرسند. هرگاری يك وطن
میشود، هرد هفانی که روی زمین ذوب میشود، هسرب
روشنفکری که در رتب و اندوه میسوزد، سپهر حله، نفت
فروش سرگذر، راننده اتوبوس، کارمند اداره اوقاف بصورت
اجزا پراکنده میهن انسانی شاعر رمی‌آیند. وقتی معلم
رفسنجانی گرسناست، وطن گرسناست. وقتی سوزن بان
قطار خرمشهر در رتب و فقر میسوزد، وطن فقیر و بیچاره‌است.

این سرزمین من است که میکزید
این سرزمین من است که عریان است
باران دگر نیامده چندی است
آن کبره‌های ابر کجا رفته است؟

عریانی کشتزار را، باخون خویش بیوشان.

هنرآرگ هنر باشد، هنرمند تنها تصویرکننده جامعه و
جهان نیست. او به تغییر جهان کمر میبندد. کلسرخى
از این مدخل وارد تاریخ شد.

او مرحله به مرحله به خویش وقوف یافت. از لحظه‌ای
که میهن پرستی اند و هناك او با بشردوستی احساساتی
آمیخت و در نوعی آنارشیسم پرخاشگر متجلی شد، تا آن
دم که این سیرو سلوک و دریافت به افق‌های مارکسیسم
رسید و شاعر، انسان و جهان رادوباره کشف کرد،
راهی دراز بیموده شد.

رشد و تکامل کلسرخى تصادفی نبود. او با زتاب و

تجسم حرکتی بود که جامعه ما را در می‌نوردید. پهلوسالنها سردرگمی، عصیان‌های، اما بی‌دورنمناکه تنها یادگار آن استخوانهای پراکنده می‌بازان در میدانهای نبرد‌های بی‌تناسب‌تن به‌تن بود. تجربه‌اید نولوی‌های آتشین مزاج دهقانی‌خرد، بوزولایی که مبارزه را به شورش سوق میداد و شورش را در خون و یأس غرق میکرد، سردرپسی روشنفکر سرکش ویدن و اورا رسول‌رهایی و سنگساری خواندن و از او معجزه خلق تاریخ را انتظار داشتن، پس از آنهمه خیالبافی و پریشانی، سر به دیوارهای محال کوفتن، خون دادن، جان دادن، دهقان کم‌آگاه و بی‌انگیزه را به ارتش و به خروش و تدارک پروتسارها ترجیح دادن، با پای برهنه در خرابزار اندیشه‌ها و تئوری‌های شبه‌انقلابی دیدن و فریاد زدن و سرود خواندن و از نفس افتادن، و خسته و نومید خویش را در رویاهای ناممکن آتش زدن، طلایع حقیقت سرانجام ظاهر شده بود. مارکسیسم از انواع آنا رشیسم و انقلابی از شورشی، پارشناخته میشد. حزب نودها را هفتی شکست‌ها و نام‌راه‌یها، از زیر خرابیها تهمت و افترا و تحریف و لجن پراکنی در سیما بی‌برعزم و غرور نسل تازه‌ای از مبارزان آگاه قدمیا فراشت، تا سرود سرخی راه ارانی و روزیسه ناتمام گذاشته بودند، ادامه دهد. در چنین فضایی که از صدای روئیدن و ظهور لبیز بود، نخستین شهید دوران جدید در وجود هوشنگ تیزابی از خوف‌انگیزترین شکنجه‌گاهها گذشت و با پیشانی مغرور و نگاه فاتح‌په مرگ لبخند زد. و آنگاه صف طویلی - که تازه آغاز شده است - از خون ارانی و سیامک و وارطان و شوشتری و روزبه و تیزابی - و سپس حکمت‌جو - برخاستند و زندانها و شکنجه‌گاهها را از رایحه ایمان خود سرشار کردند.

در این روند طبیعی و ناگزیر، لسخری از یک مرثیه خوان تفنگ و هجوم و خون، به یک شاعر توده‌ای که به خلق و طبقه بیشتر از تفنگ اعتقاد داشت، فرا روئید:

باید که دوست بدارم یاران
باید بهار

در چشم کودکان باده ری
سبز و شکفته و شاداب
باید بهار را بشناسند.
باید جواد به بریل بنا شود
پل، این شانه‌های ما . . .

گلسخری در آستانه کمال اندیشه و بحث هنرش خاموش شد. حماسه او در شکنجه‌گاه و آخرین نبرد پهلوانیش در بنیادگاه شاه و سحرگاه تیرباران، نیازی به تکرار ندارد. این "آرش" زمانه ما از مرگ هم برای شعر خود پیام و رسالت ساخت. وقتی به آن دوره‌ای عول انگیز رسید که ادامه زندگیش، در گرو پیر کردن شعر و آرمانش بود، از مرگ یاری خواست. آنجا که زندگی به دشمن خود بدل میشود، مرگ رهائی است. اما گلسخری واقف بود که مرگی چنین بلند، پایان او نیست:

در تو ترانه‌های خنجر و خون
در تو پیرندگان مهاجر
در تو سرود فتح
اینگونه چشم‌های تو روشن

هرگز نبودهاست
باخون تو میدان توپخانه
در خشم خلق بیدار میشود.

تنها زنده‌ها نیستند که خطرناک اند. بعضی جنازه‌ها از زنده خود خطرناک‌ترند. آنها که زندگی پریشارت گلسخری را بودند، جنازه او را هم از خلق پنهان کردند. شاید از این پیشکوهی شاعر واهمه داشتند که: "مردم از جسمم پرچم و سرود میسازند."

. . . اما آنها نتوانستند همه گلکهای سرخ را از گلدانها و باغچه‌ها ریشه کن کنند. گلکهای سرخ ایران لگنون تر شده اند. این کدام شهید است که در گلکهای سرخ ما سرود میخواند؟

از: نوید، منتشره در ایران (وابسته به حزب توده ایران)، شماره ۱۹، سال ۱۳۵۶

فردا

شعری از خسرو دلسرخی

و به دنیا نوری دیگر بختیم
شب که میآید و میباید پشت در را
به خود مینویم :
من همین فردا
به رفیقانم که همه از عریانی میبینند
خواهم گفت :

— در به کار ابراست
من و تو با انلاشتی چون شمشیر
من و تو با حرفی چون باروت
به عریانی پایان بخشیم .
و بگوئیم ، به دنیا به فریاد بلند
عاقبت دیدید ما صاحب خورشید شدیم
و در این هنگام است
و در این هنگام است

که همان بوسه تو خواهم بود
کز سرمهر به خورشید دهی
و منم شاد از این بهر روزی
به "حمیده" روسری خواهم داد
تا که از یاد جدایی نهراسد
و نگوید چه هوای سردی است
حیف شد موم را کوتاه کردم
شب که میآید و میباید پشت در را
به خود مینویم :

ما همین فردا
کاری خواهیم کرد
کاری کارستان

شب که میآید و میباید پشت در را
به خود مینویم :
من همین فردا
کاری خواهم کرد
کاری کارستان
و به انبار کتان فقر کبریتی خواهم زد
تا همه ،

تا رفیقان من و تو بگویند :
"لانی سایش سنگینه
پولش از پارو بالا میره"
و در آن لحظه من مرد بهروزی خواهم بود
و همه مردم ، با قداکاری یک بوتیمار
کار و تان خود را در دریا میریزند
تا که جشن شفق سرخ مرا ،
با زلال خون صادقان
بر فراز شهر آذین بپندند
و به دور نام مشعلها بفرورزند
و بگویند :
"خسرو" از خود ماست

بهر روزی او در بست بهروزی ماست
و در این هنگام است
و در این هنگام است
که به ماد خواهم گفت :

— غیر از آن یخچال و میل و ماشین
چه تشستی ، دل غافل ، مادر
خوشبختی ، خوشحالی اینست
که من و تو ،
میان قلب با مهر سردم باشیم

نقل از: نویسنده
نشریه وابسته به حزب توده ایران
شماره ۱۴ - شنبه ۱۷ دیماه ۵۶
منتشره در ایران

چه کسی سنگ می اندازد؟

تحلیلی از آشوب های اخیر و محرک ها و هدف های آن ...

شیشه های خوابگاه راشکست و سپس به دفتر سرپرستی کوی مراجعه و در حال شکستن وسایل موجود در دفتر، توسط مأموران گارد دانشگاه دستگیر و چون هنگام شکستن شیشه ها زخمی شده بود، در بیمارستان بستری گردید.

این حادثه چه معنی میدهد؟ واضح است؛ رژیم، آشوب مصنوعی به راه میاندازد، حادثه آفرینی میکند، زیر نام دانشجوی شیشه ها و پنجره های کلاسها و دانشکده رامیشکند، به بانکها و موسسات عمومی و خصوصی یورش میدهد، مأموران نقابدارش را و میدارد تا در شاهراه ایبوسی اتومبیل مشاوره های کوی دانشگاه تهران را متوقف کنند و او را به باد کتک بگیرند و آنگاه در روزنامه های دست آموزش پیامبرانہ غیگویی میکنند که مهاجمان متواری شده، دانشجوی بودند.

و عجیب اینکه همه این صحنه سازها و طغیانهای دستوری در روزنامه های ساواک زده که از فرط سانسور، خفقان مزمن گرفته اند، بآب و تاب نقل می شود! (البته در همه روزنامه ها بایک انشاء و یک متن کلیشهای!) آیا چاپ این همه خبریروز و درشت از حوادثی که تا چندی پیش کمتر نمونه ای از آن به جراید راه می یافت، به خودی خود شگفت انگیز نیست؟ شاید به مرحمت جلال تاجدار شیخ سانسور از روی مطبوعات کنار رفته و گردباد آزادی در لابلای بولتن های دولتی که تمام روزنامه رالکه دار کرده اند، وزیدن گرفته است! چگونه است که خبر شکستن شیشه کلاس درس توسط سه دانشجوی "انستیتوی تکنولوژی اراک یا سنگ انداختن به یک شعبه بانک صادرات، با حروف جاق و چله و بسا

در نیمه های شب سه شنبه ششم دیماه مردی وارد خوابگاه دختران دانشجو میشود، چراغها را روشن میکند، با سروصدا و های و هوی عدی دختریان را از خواب بیدار میکند، جلوی چشم آنها درها را با لگد میگوید، شیشه پنجره ها را میشکند، میزها را واژگون میسازد، شعارهای تند سیاسی میدهد، دفتر خوابگاه را بهم میریزد و آنگاه به انتظار میایستد ۵۰۰ دقیقه بعد مأموران گارد دانشگاه دوان سر میرسند، مهاجم ناشناس را کتان کتان باخود میبرند و در این حال او را زیر باران دشنام و تگرگ انواع تهدید میگردانند. دانشجویان خواب الود باحیرت ناظر این صحنه بیسابقه اند. چند تن از دختران دانشجو از سرکنجکاوی به دنبال مأموران و مهاجم دستگیر شده میروند. در محوطه تاریک جلوی خوابگاه مأموران به خیال اینکه کسی مواظب آنم نیست، دست از گریبان مهاجم برمی دارند، همه با هم شروع به خند میکنند. یکی از گاردیها از جـسـوان میرسد:

- خوب همه چیز را بهم ریختی؟
جوان به علامت تصدیق سر تکان میدهد. یکی دیگر از گاردیها با لحن دوستانه ای پیشنهاد میکند:
- برویم دفتر که چای با هم بخوریم...
حادثه فوق که جزئیات آن از طرف چند شاهد عینی نقل شده در چهار روزنامه صبح و عصر کشور، با یک انشاء واحد، عیناً چنین منعکس شد:
"در ساعت ۲ بامداد ۳۶/۱۰/۶، یکی از دانشجویان دانشکده علوم ساکن کوی دانشگاه باشکستن شیشه در ورودی یکی از خوابگاه های دختران واقع در امیرآباد، وارد خوابگاه شد و پس از قطع سیم تلفن و چند جام از

شاخ و برگ در روزنامهها نقش میبندد، اما خبر اعتصاب ۲۵۰۰ کارگر کارخانههای بنز خاور، یورش و اندام های شاه به کارگران اعتصابی، اخراج دسته جمعی آنها و بازداشت سخنگویان نشان، حتی یکی دوسطر ناقابل از ستون های پرباوه روزی نامهها را اشغال نمیکند! چه روی داده که خبرشکسته شدن شیشه های یک کلاس ارتش، و اهمیتی بیشتر از خبر طغیان های درون ارتش و بازداشت گروهی از افسران و درجه داران و حتی ی صاحبمنصبان ارتش نظامی کسب کرده است؟ چیزی اعتراض نامه ۵۰۰ قاضی و شصت و چهار وکیل دادگستری به لویای غیرقانونی جدید دادگستری و سلطه ساواک بر قوه قضائیه و ارباب و اخراج این قضات شریف و آزاده از دادسراها در هیچ جریده های درز نهند، تظاهرات ضد اختتافی و افشاگر توده های مردم در صفوف متعدد پتند تفری در خیابانهای تهران و بسیاری از شهرها در روزهای عزاداری و عاشورا به سختی لثمان میشود، اما عملیات شبانه یک به اصطلاح "دانشجو" نقل روزنامهها میگردد و در تلویزیون و رادیوی دولتی با طول و تفصیل بازگو میشود؟

پاسخ این ماجراها و دهها نظیر آن دشوار نیست. تنها اخباری جواز ورود به روزنامههای زیر کنترل ساواک را کسب میکنند که در خدمت نیت و سیاست های ضد مردمی او در آیند. دیگر اخباری که از صافی سانسور میگذرند، چنان مسح و زیر و رو میشوند، چنان تغییر قیافه میدهند که لباس کذایی سفارشی ساواک بر تن آنها خوش قواره بایستند.

فراوانش کنیم که وسایلی ارتباط جمعی، حتمی در دمکرات ترین ممالک سرمایه داری، در نهایت سر در توبه سرمایه دارند و نشخوار آنها هدان غلوفه ای است که ارباب قدرت حاکمه و بانیان و حامیان نظم طبقاتی، در جلوی آنها میریزند - و در کشورهای نظیر ایران که در زیر سایه دیکتاتوری و ساطوره استبدادند، روزنامه ها حتی حوصله و ظرفیت حفظ ظاهر را هم ندارند. دلگداز و ورشکستهای هستند که حرفهای دیکتاتور را قرقره میکنند و کلمات را که رسولان حقیقت اند، به روسپی های جلف و مسخره های بدل میسازند که باید برای دیکتاتور عشوگری و خوش رقصی کنند، مجیز و تملق بنویسند و مدح بچخوانند. در چنین فضای شناخته شده ای است که هرانسان هوشمندی از خود میبرد که قصد و غرض رژیم از انتشار اینهمه خبر راست و دروغ و محبوب هجوم و نیشه شکستن و مضروب کردن چیست؟

آش ساواک آنقدر شو راست که حتی رادیوی بی بی سی لندن با پوزخند و تردید از آن یاد میکند. رادیوی لندن در گفتار فارسی شب هشتم دیماه گفت:

"این احتمال را نباید از یاد برد که انفجار بمب در مراکز آموزش زبان انگلیسی انجمن ایران و آمریکا عداً انجام شده تا به رئیس جمهوری آمریکا خطراتی را گوشزد کنند که از خرابکاری متوجه ایران است." رادیو لندن این برداشت را با تصریح این نکته پرنرنگتر میکند که:

"گروههای رادیکال در ایران در طول سه سال جاری از دست زدن به اعمال خشونت آمیز خود دری کرده اند."

ساواک از گل آلود کردن آب چه مقصود دارد؟ در پشت این بلوهای کاذب، این صحنه سازهای ماجراجوی پانه، این کوه ساختن از خرده کاههای برانگنده، چه نمایش و توطئه ای تدارک دیده میشود؟

به راه انداختن آشوبهای صنعتی و ایجاد محیط عصبی در پر جوش ترین کانون های مخالفان و لوث کردن هدف و خواست های اصولی مبارزان و معاندان رژیم مطلقه، روی دیگر سیاست چماق و ارباب است که در سرمقاله شماره گذشته نویسد به افشای جوانی از آن پرداختیم.

سیاست ایجاد بلوهای صنعتی و ترغیب ماجراجویی مقاصد چندگانه ای را تحقیق میکند که اهم آن به شرح زیر است:

- ۱- انحراف مبارزه منطقی به مسیر خرده کاری و ماجراجویی.
- ۲- لوث کردن هدفهای مخالفان و مبارزان در برابر توده های مردم ایران و افکار عمومی جهان.
- ۳- پرده پوشی اعتراضات و طغیانها و مبارزات اصولی بنف ها، قشرها و گروهها و طبقات مختلف اجتماعی.
- ۴- تظاهر به وجود آزادیهای اجتماعی و مطبوعاتی و فقدان سانسور.
- ۵- ترساندن عناصر و قشرهای ناراضی و گله مند سرمایه داران و گروههای درو اندیش تر درون رژیم.
- کند و کاو و شناخت دقیق هریک از جنبه های این سیاست شارلاتانی و ضد خلقی، ما را در افشای هر چه وسیعتر آن یاری میدهد.

۱- انحراف مبارزه منطقی به مسیر خرده کاری و ماجراجویی

جنبش ملی و دمکراتیک ایسران، پس از سالها سردرگمی، انحراف، تشتت، پراکندگی و تجربه های سنگین و ناکام، سرانجام در عده ترین گردانهای آن راه درست و طعی مبارزه را یافته است.

فائق آمدن جنبش بر انحرافات راست و چپ که سال‌های طولانی باعث تلف شدن انرژی انقلابی و تحلیل بنیه جنبش و ضعف و ضربه پذیری آن شد بود، راه را برای اتحاد عمل نیروها، همکاری عناصر و نمایندگان قشرها و طبقات گونه‌گون اجتماعی در یک جبهه متحد دیکتاتوری گشود. این تحول پریها، در متن رشد تضادهای درونی جامعه ما، مخرجی و تکامل نیروهای مولدده از یکسو و ورشکستگی و افلاس سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و آیدنولوژیک رژیم از سوی دیگر رخ داد. در حال و هوای مساعد جهانی که گرایشهای آن بسه سود نیروهای سوسیالیسم و صلح و پیشرفت اجتماعی است، شرایط لازم برای برچیدن طومار دار و دستسه دیکتاتور فراهم آمده است. رژیم به زعم خود برای پیشگیری از این تحول و بازگرداندن آب رفته به جوی به دست و پا افتاده است. او میکوشد تا جنبش‌ش را به پیراهه بکشانند و هدف‌های انحرافی یا حداقل فرعی را به جای هدفهای بازیاخته اصلی و اصولی بنشانند. این قصد با جان دیدن در کالبد رو بسه احتضار شیوه‌های چپ روانه مبارزه و ترغیب عناصر ناآگاه‌تر جنبش به ماجراجویی و خرده کاریهای بچگانه و شتابزده امکان پذیر است. رژیم ساواکی خوب میدانند که شکستن شیسه‌های کلاس و یا سنگباران مغازه‌ها و مؤسسات خصوصی و دولتی و آتش زدن انبوس دانشگاه، مبارزه سیاسی نیست. با این حوادث و سدها نظیر آن حتی خراشی بر تن رژیمی که مواضع کلیدی قدرت و اهرم‌های نظرات اجتماعی را در دست دارد، نمی‌افتد. چه بهتر (برای رژیم) که جاذبه قشری و احساساتی این ماجرا جویی‌ها، اندیشه و حرکت وحدت طلبانه و تشکل نیرو-های مخالف و مسیر گام به گام و منطقی آنها را خدشه دار کند و اجزایی از نیروهای بالقوه جنبش‌ش را به این خرد مکاریها - درست تر بگوئیم، این حرکات عصبی و زبان بخش کودکانه - و ادامه آن تشویق نماید. موفقیت در این دسیسه به مثابه زدن دو هدف بزرگ است. هم توجه قسمتی از نیروهای عاطفی‌تر، شتابکارتر و کم آگاه جنبش به جای تشکل در یک جبهه واحد و فشرده و قرار گرفتن در یک سازمان سیاسی دورنگر، با انضباط و سنجیده، پس نخود سیاه فرستاده میشود، هم بهانه و دستاویز مطلوبی برای حضور و دخالت و هجوم و میدان داری پلیس تحت‌الوای قانون و نظم و دفاع از موازین اجتماعی، تراشیده میشود.

۲- لوٹ کردن هدف مبارزان...

شرایط عینی اتحاد تمامی نیروهای مخالف رژیم دیکتاتوری، هر روز بیش از پیش قوام میگردد و

در این گستره، حرکت‌های آهسته، اما بی وقفه در به هم پیوستن نیروهای مختلف تحقق مییابد. شعار اتحاد همه نیروهای ضد سلطنت مطلقه، جاذبه فزاینده‌ای مییابد و اقبال اوج گیرنده قشرها و گروه‌ها و طبقات مختلف از این شعار عرصه را بر شاه شاهان تنگتر میکند. ساواک در این سال بر آنستکه ماهیت این شعارهای سنجیده و این حرکت‌های مردمی و قابل درک را با حادثه آفرینی‌های جوراچور و جنگال‌ها کاذب و تهاجمات فردی و پرخاشجویانه، اما بی ریشه، لجن مال کند و همه مخالفان خود را در برابر انظار مردم به یک چوب براند و چنین وانمود کند که نه با یک جنبش سیاسی فشرده و مخالف که به یک برنامه سیاسی معقول و منطقی متکی است، بلکه با یک مشتت جوان خام و طامعی و تند و تیز روبروست که به جای حرف زدن حمله میکنند و منطق آنها سنگ و کلوخ و تحره‌های خشم آگین است. موفقیت در تحریف واقعیات به این شکل دلخواه، به رژیم ورشکسته و آبرو باخته مه‌ال‌مید هد تاد در برابر افکار عمومی جهان نیز که عرصه را بر ترکنازی-های بی مسئولیت و سبانه او تنگ کرده است، توجیهی برای خود دست و پا کند و قیافه حق به جانب بپسرد. ماجراجویی و چپ روی و آناشسیم، هرگز با طبع توده‌ها سازگار نیست. رژیم شاه - ساواک میخواهد بسا شجده بازی‌هایی که به دست مأموران خود یا عناصر اغوا شده و کم آگاه درون جبهه خلقی به راه می‌اندازد، لباس آناشسیم را به تن مبارزان بیوشاند و مهر هرچ و مرج طلبی بر پیشانی آنها بزند. باین نشانه‌ها به کمان او مردم از مبارزان فاصله میکینند و این جدایی، چشم‌ن دیو است.

۳- پرده پوشی اعتراضات و

مبارزه اصولی...

تظاهرات خیابانی، اعتراضات دسته جمعی، حمله به اشکال مختلف به مواضع و سنگرها و نقاط حساس و غریبه پذیر رژیم، ستیزهای سنگینی و مبارزات اعتصابی و ابراز خشم و انزجار توده‌ای و افشاگریهای سیاسی، در مظاهر متنوع، در شرایط جامعه شاه زده و بحرانی ما مری طبیعی است، که از این پس شاهد گسترش و اوج گیری آن خواهیم بود. این جلوه‌های گونه‌گون مبارزاتی در صورتی که از تاکتیک‌های غلطی و صحیح و مقتضیات جنبش عمومی خلقی پیروی کند و با استلوسهای آزمون شده پیاده شود، وسیله مناسبی برای به انزوا کشاندن شاه - ساواک و رسوایی رژیم آنها و یاری دادن به مبارزان جبهه واحد است. رژیم که با

این اعتراضات و حملات همه جانبه و بالنده و روبروست، با بلواهای مصنوعی به روی این حرکت‌های انقلابی و مترقی پرده میکشد. اینجا فقط صحبت از لوٹ کردن شعارها و هدفهای مخالفان نیست. رژیم به زعم خود حتی در شیوه‌ها و تاکتیک‌های مبارزه پرهشانی و سردرگمی وارد میکند و مرز بین آتارشیسم یا مبارزه اصولی، آشوب و انتقامجویی با اعتراض و حمله سیاسی را درهم میکشند. آری، اگر مبارزان هوشیار نباشند خصم حيله گر میتواند باخيمه شب بازيهای ساختگی، بذر سوء تفاهم و تردید و بدبینی و سوء ظن را بپاشد و قشرهای ناآگاه تر را در تشخیص بین حرکت‌های ملی و اعتراضات توده‌ای و سیاسی با آشوبهای کاذب دچار سرگیجه کند.

۴- تظاهر به وجود آزادیهای اجتماعی و مطبوعاتی ...

رژیم با انعکاس حادثه آفرینی‌ها و هرج و مرج‌های دلخواه خود در وسایل ارتباط جمعی زیر کنترل و یوغ ساواک، میخواهد در عین حال به دمکراسی و وجود آزادیهایی مطبوعاتی و انتشاراتی در کشور تظاهر کند. در شرایط جهانی که حتی امپریالیسم دشمن خلق‌ها با همه روسیاهی خود، مدعی حقوق بشر شده و برای اعاده نسبی حیثیت برپادرفته، زیر بیرق آزادیخواهی و احترام به حقوق انسانی، سینه میزند، رژیم رسوا و به تنگنا افتاده‌ای نظیر شاه- ساواک، ناگزیر به ترك پاره‌ای از شیوه‌های عریان و مستقیم ترور و ارباب و خونینت و تظاهر و تبلیغ دموکرات‌آبانه است.

محتوای عده‌عسر ما گذار از سرمایه‌داری بسسه سوسیالیسم، انفجار آگاهی در فضای دنیائی و تحمیل همزیستی مسالمت‌آمیز به لجبازترین و چموش‌ترین محافل و ممالک امپریالیستی است. در این فضای درحال انبساط و شکستگی روزافزون، تشنج زدایی به صورت روند برگشت ناپذیری در آمده و در پرتو آن سلاح‌های کهنه امپریالیستی و آئین‌های قدیمی دیکتاتوری و خودکامی نه تنها دیگر مفید نیست که خطرناک است. امپریالیسم جهانی با درک این خطر میکوشد رویه‌های ضد بشری و تاراج‌گرانه و ارتجاعی خود را متناسب با شرایط جدید، با اسلوب ناشناخته تر و به ظاهر مطبوعتر عوض کند. و سیاست‌های منسوخ را با مانورهای بخرنچتر و در زیر لفافه‌های بیشتری اعمال نماید. سیاست حقوق بشر به سبک آمریکائی آن، فرزند نامشروع چنین موقعیتی است. بدیهی است تخفیر تاکتیک‌های امپریالیسم در پهنه جهانی نمیتواند در رفتار و احوال نوجه‌ها و دست پروردگان و گماشتگان آن که ایران پهلوی زده

یکی از آنهاست، بازتاب نداشته باشد. چنین است که مشت‌های آهنین و آغشته به خون بسه ناکهان در دستکش‌مخملی پوشیده میشود، رژیم در گفتار طرفدار دواشبه آزادی و حقوق بشر میشود و اصلاحاتی اگرچه جزئی و ناچیز و کم رنگ، در زندان‌ها، در سلوک و هنجار پلیس در برخورد با مخالفان و غیره ظاهر میشود. حال که رژیم مجبور است تظاهر به دوستداری آزادی کند، حال که چنین تبلیغاتی برای رنگ و رو بخشیدن به چهره عبوزه آدمخواری که ضحاک و یزید را روسفید کرده، لازم است، چه بهتر که خر مهره را به جای صدف و کاکای بنجل را به جای کالای نفیس و واقعی عرضه کند. آری ساواک خبرهای دست‌چین و ساخته و پرداخته خویش را در روزنامه‌های گوسفندی چاپ میکنند تا از بابت وجود آزادیهایی مطبوعاتی و انتشاراتی هم در بازار قلابی "تمدن بزرگ شاهانه چیزی کم و کسر نباشد."

۵- ترساندن عناصر ناراضی

درون رژیم

استبداد مطلقه از دیدگاه اقتصادی، مطلوبترین شرایط را برای غارت بی رویه و کم دردسر سرمایه داران کلان، اقشار وابسته و متحد آن، بزرگ مالکان ارضی و بورژوازی که پرادور فراهم آورد، است. اینان به برکت فضای اختناق ایران، استثمار کارگران و زحمتکشان را به بالاترین درجه و دستمزدها و مزایای آنها را به نازلترین سطح رسانده‌اند. سرویس‌و خدماتی که آنها به اقتضای موقعیت جامعه و زحمتکشان عرضه میدارند، محدودترین و کم محتواترین و نامایشی‌ترین نوع آن است. این تاراج-گران با برخورداری وسیع از معافیت‌های گمرکی و تعرفه‌های بابهره گرفتن کامل از جفاقت اختیومی برای درهم شکستن اعتراضات و اعتراضات و خواسته‌های حقه کارگری، با ندادن دیده‌انگاشتن حقوق سندیکائی و صنفی و اغاض و سکوت قوه مجریه، با تدوین و اعمال یک جانبه مقررات و آیین‌نامه‌های اسارت‌بار و ضد خلقی انطباطی و کنترل بی مسئولیت بازرگانی داخلی و تحویل ترخهای دلخواه به این بازار، روز به روز جاق تر و فریه‌تر میشوند. و به ابقای رژیم سرنیزه علاقمند تر می‌گردند. اما این روند، مسایل و دشواریهایی را نیز به همراه آورده است. تراکم تدریجی قدرت و ثروت و قشر بورژوازی بزرگ بوروکراتیک که در رأس آن خاندان پهلوی قرار دارد و سلطه اختاپوس‌وار این قشر بر مهم‌ترین منابع و سودآورترین تأسیسات و مراکز اقتصادی و مالی و تصاحب سهم هرچه بیشتری از درآمد هنگفت

۶- چه باید کرد؟

در برابر سیاست چماق و سیاست آشوبهای کا ذ ب چه باید کرد؟ همان طور که در سرمقاله شماره گذشته نویسنده تأکید کردیم تنها ابزار و کاری ترین حربه ما در شرایط موجود و افشاگری و بازهم افشاگری این دغفل کاریها و خیمه شب بازیهاست. به هر وسیله و با تمامی امکان باید دسیسه‌های تازه شاه - ساواک را در محافل و مجامع و کانون ها و عرصه های داخلی و خارجی افشا کنیم. باید نقاب تزویر را به پیکسوز بزنیم و دست ساواک را در پشت صحنه هر توطئه یا بلوا و تبلیغ و هیاهوی دروغین فرو کنیم. باید این آخرین سنگرهای دفاع و هجوم ساواک را از او بگیریم و با گسترش هر چه بیشتر و نیرومند تر افشاگریهای سیاسی، رجاله‌های ساواکی و دریاری را بیش از پیش به انزوا و رسوایی بکشانیم. باید در پرتو کار فعال و پیر حرارت تبلیغی و توضیحی، عناصر و گروههای کم آگاه و آسان فریب و احساساتی را از دام - های پلیس، برحذر داریم و از ملجبه شدن آنان و بازیچه قرار گرفتنشان توسط شیادان حکومتی جلوگیری کنیم. افشاگری در این عرصه علیرغم آنچه برخی میبندارند تنها دفاع نیست، تپوخانه ماست، هجوم ماست.

ره نمود کرانقدر ر لنین کیبیر، بزرگترین آموزگار انقلابی جهان را از یاد نبریم که:

" نه امروز و نه در هیچ زمان دیگر، هیچکساری را نمیتوان جایگزین تبلیغات سیاسی و سازماندهی کار افشاگری‌های سیاسی کرد. ما باید در میان تمام قشرهای کم و بیش آگاه مردم، شور و شوق افشاگری‌های سیاسی را برانگیزیم. . . ."

در باره ضرورت افشاشی و چگونگی، جوانب و هدف های آن بازهم سخن خواهیم گفت.

نفت توسط این قشر، در دیگر اقشار و گروههای طبقات حاکمه ناراضی‌هایی را برانگیخته است. به ویژه که مهره‌ها و عناصری از قشر بورژوازی لیبرال که از ستونهای اصلی رژیم است، در زمین بهره گیری از شرایط اختتامی، به خاطر رواج دیوانه وار و لگام گسیخته فساد و تباهی و سیاست های بحران زای رژیم مطلقه قدری، رشد تضاد های اجتماعی و گسترش دامنه ناراضی‌ها و اعتراضات در تمام شئون اجتماعی - حتی در پایگاه قدرت رژیم، یعنی ارتش - نسبت به آینده این وضع به تردید افتاده - اند. در چنین اوضاع و احوالی است که امواج اعتراضات و تظاهرات توده‌ای و حملات نیروهای ملی به اشکال مختلف رژیم را کر تنگنا قرار داده است. رژیم برای مقابله با بحرانهای عمیق اقتصادی و اجتماعی و سیاسی که به نحوی بازتاب ورشکستگی روشهای او هستند، و جلوگیری از گسترش فراینده اعتراضات و مخالفت‌ها که در شرایط عینی مساعد کنونی نیروهای مخالف را به سوی جنبه واحدی سوق میدهند، به وحدت و فشرده‌گی اقشار و قوای هوادار خود نیازمند است. او درک کرده که باید حلقه‌های ضعیف خود را سفت کند، رخنه صدف خود را ببوشاند، ناراضی‌های خود را بر سر عقل آورد و به حمایت بیدریغ و فعال از خود وادارد. در اجرای این سیاست است که حزب شه فرموده تا گه‌بان در شکم دولت بوروکرات های غارتگر به سرگردگی آموزگار فرو میرود و ساواک پایه راه انداختن تظاهرات قلابی و حمله به پاره‌های موسسات و پاسگاههای صنعتی و مالی، به ویژه بانکها، عناصر ناخشنود و مرد در را از جنبش توده‌ای و شکسته شدن نظم تحمیلی فعلی میترساند و به زیر چتر خویش میکشد. آشوبهای روزهای اخیر و انتشار خبرهای تحریف شده از هجوم خشم و انفجار کینه مردم، مترسک خوبی برای هراساندن کلاغهای پیراست رژیم در شرایطی که زمین زیر پایش میلرزد، به این مترسک نیاز حیاتی دارد.

نیروی انقلابی جوانان و دانشجویان را

گسترش دهیم و متحد کنیم!

بیانیه کانون نویسندگان ایران

آقای جمشید آموزگار نخست وزیر اطلاع داده شد و از ایشان خواسته شد که به اقتضای وظیفه‌ای که در حفظ امنیت مال و جان و حیثیت افراد مردم دارند امنیت اعضای کانون را در این اجتماع علنی و قانونی و مشروع تضمین کنند .

با همه این احوال ، در شامگاه روز چهارشنبه بیست و یکم دیماه به چهارتن از اعضای هیئت دبیران موقت ، آقایان دکتر منوچهر هزارخانی ، محمود اعتمادزاده اسلام کاظمیه و مهرداد رحمت الله مقدم مراغه‌ای و هم چنین آقای دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی و آقای جلال سرفراز به وسیله تلفن اخطار شد که در اداره اطلاعات شهرستانی اتاق ۲۶۶ حضور یابند . آقای اسلام کاظمیه همان شبانه و دیگرن صبح روز پنجشنبه اول وقت اداری به شهرستانی رفتند . در آنجا از سه تن از این آقایان جداگانه خواسته شد در دوسه سطر بنویسند که " تمایل " مقامات انتظامی به عدم تشکیل مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران به ایشان ابلاغ شد . آنگاه آنان هم ، با تأکید بر اینکه این نوشته هیچگونه تعهدی برای خودشان یا برای کانون نمی‌تواند باشد و هرگونه تصعیم درباره تشکیل یا عدم تشکیل مجمع عمومی باید از سوی هیئت دبیران موقت کانون اتخاذ شود ، آنچه را که از ایشان خواسته شده بود ، نوشتند و بیرون آمدند . نکته جالب اینته یکی از اعضای هیئت دبیران پرسید : اگر مجمع عمومی کانون باز تشکیل شود چه خواهید کرد ، مقام طرف خطاب شهرستانی به صراحت پاسخ داد که ما مأمور می‌گردیم و جلسه رایه هم می‌زنیم ؛ از آن گذشته اضافه میکنیم که روز پنجشنبه ۲۲ دیماه محل موقت کانون مورد مراقبت و بازرسی مأموران شهرستانی به ریاست یک افسر قرار گرفت و روز جمعه نیز از باعداد تعداد زیادی همراه با توپمپلها و وسایل مخابراتی در کوجهای اطراف محل متمرکز بوده مراقب و مانع هرگونه آمد و رفت بودند .

در اجرای مفاد اساسنامه ، و پس از مشورت و بررسی جوانب امر ، هیئت دبیران موقت کانون در صدد برآمد که با تشکیل مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران در روز جمعه بیست و سوم دیماه جاری اعضای کانون را برای انتخاب هیئت دبیران تازه و دیگر متکفلان امور اجرایی کانون فرا بخواند .

با توجه به ترس و لجاج و عناد مقامات رسمی در برخورد با هرگونه مجاهدت با اقدام قانونی مردم در جهت عاده حقوق و آزادیهای مصرح در قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر با استفاده مشروع از این حقوق و آزادیها - ها ترس و لجاج و عنادی که در دوسه ماه اخیر خشونت های کاملاً ناروایی را در تهران و شهرستانها در پی داشت و گروهی انبوه از دانشجویان و استادان و اهل قلم یا مردم عادی مضروب و مودوم و زندانی شدند و حتی اخیراً خون‌هایی بیگناه بر زمین ریخت - باری با توجه به محیط روی هم متشنج کنونی و نیز برای بستن راه بصری تهمت‌ها و بهانه‌جویی‌های کلیشه‌وار دستگاه ، هیئت دبیران موقت کانون نویسندگان ایران صلاح در آن دید که انتخابات در مدتی هرچه کوتاهتر به انجام رسد . از این رو گزارشی که میبایست از سوی هیئت دبیران موقت به مجمع عمومی تقدیم شده مورد بحث و بررسی و تصحیح و تصویب قرار گیرد ، به صورت نوشته تکثیر و از پیش ، برای اعضای کانون فرستاده شد و از آنان دعوت بعمل آمد که در روز موعود در مجمع عمومی شرکت کنند و منحصرأ به کار انتخاباتی بپردازند . در ضمن هم بری آنکه همین اجتماع دوسه ساعته گروهی هشتاد تا نود نفر اهل قلم با مزاحمت خوب و چماق مأموران اوشیفورم پوشیا در لباس مبدل نیروهای " انتظامی " ، چنانکه اخیراً مرسوم شده است ، است ، روبرو نگردد - و ناگفته نماند که این راجح نشانه ضعف مطلق و عجز عملی دستگاه نمیتوان دانست - برگزار مجمع عمومی کانون طی نامه‌ای به تاریخ هفدهم دیماه به

به دنبال این اخطار و تهدید آشکاری که در برداشت، هیئت دبیران موقت کانون نویسندگان ایران، برای آنکه بهانه به دست حادتها فرینان ندهد و سلامت و امنیت اعضای کانون را که قصدی جز برگزاری يك اجتماع مسالمت جویانه و برخورداری از حقوق و آزادیهای مصرح در قانون اساسی ایران ندارند، به خطر نیفتند، عصر همانروز پنجشنبه طی يك جلسه فوق العاده تصمیم گرفت که از برگزاری مجمع عمومی در روز بیست و سوم دیماه خودداری شود و این تصمیم بید رنگ به اطلاع همه اعضای کانون برسد. در ضمن هیئت دبیران موقت کانون نویسندگان ایران بزم دانست که همه این پراتب بیگم و کاست در پیشگاه ملت بالخر و رشید و آزاده ایران عرضه گردد تا دانسته شود که روش مستبدانه دولت در خودداری از شناخت حقوق قانونی نویسندگان و بطور کلی بی پروایی و ستیزه کاری دستگاه در معانعت از هرگونه تجمع و تشکيل افراد ملت در چهارچوب قوانین اساسی ایران و اعلامیه

جهانی حقوق بشر تاچه پایه است و اینهمه باادعاهای مبنی بر احترام به حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی مردم آنچنانکه از زبان مقامات بلند پایه دولت و دررنگ آمیزی کلمات مطمئن بی پشتوانه میتوان در روزنامهها خواند یا از رادیو و تلویزیون شنید، تاچه حد تناقض دارد. جای کمترین تردید نیست که کانون نویسندگان ایران در شرایط بهانه جویی و فشار و تهدید کنونی نیز به فعالیت مشروع قانونی خود در دفاع از آزادی اندیشه و بیان و قلم و آزادی چاپ و نشر آثار ابداعی، تحقیقی و خواستاری لغو سانسور و انحلال ادارات و سازمانهای عامل آن همبندان ادامه خواهد داد و انتخابات هیئت دبیران و دستگاه اداری کانون نیز با توجه به شرایطی که به اجبار با آن روبرو شد مايم در فرستی هرچه کوتاهتر انجام خواهد شد.

هیئت دبیران موقت کانون نویسندگان ایران



تقدیم به کانون نویسندگان ایران - رضا اولیاء

متحداً برای آزادی نویسندگان و هنرمندان دربند
مبارزه کنیم!

شیوه تازه ترور ساواک

در تهران و قزوین، در رشت و نوشهر و شیراز، در دانشگاه، در خیابان سیروس، در باغهای کنار شهر، بهنگام تظاهرات خلقی اخیر علیه رژیم استبدادی شاه، مردم با شیوه ویژه‌ای از جانب ساواک روبرو شدند. برای نسلی که با حوادث قبل از کودتای ۳۲ روبرو نبود است، این شیوه تازگی داشت. گروهی چند صد تنی با لباس مردم عادی، «جاوید شاه» گویان، زنجیر و چاقو و چماق بدست «رنجر آمانه» به انبوه مردم محترض حمله‌ور شدند و در حالیکه پلیس رسمی ناظر «بی تفاوت» جریان بود، زدند و مجروح کردند، مردم را زیر لگد و ضربات «اسلحه سرد» خونین و مالین کردند تا حدی که تنی چند ناپدید اعلام شده و بنوشته‌های جراید غریبی ۱۶ تن بقتل رسیدند. در همه این مواز پس از خاتمه حمله نوع جدید، پلیس رسمی و با اونیفورم وارد محرکه شده، زخمی‌ها و مضروبها و از حال رفته‌ها را دستگیر کرد و حمله‌کنندگان را زیر پناه خود گرفت و فرار داد.

پس از کودتای سیاه ۳۲، سالهای متعددی بود که هر تظاهر، هر اعتصاب، هر اقدام جمعی مردم، با سرکوب آشکار پلیس و ساواک روبرو میشد. در هر قدم مأمور مستقیم و صریحاً اعلام شده رژیم شاه بود که سر نیزه میکشید، تیر خالی میکرد، با تون بلند میکرد، دستبند میزد و میکشت. حتی در سالهای اخیر که مأموران ساواک با لباس شخصی، هفت تیر بدست و پیکان سوار، خیابان‌های شهر را میکشند و طعمه میطلبیدند و بیحساب

میکشند، همه میدانستند که آنها مأموران ساواک و عمال رسمی رژیم‌اند و رژیم هم آنها را مأموران انتظامی خویش مینامید و این تعلق امر پنهانی نبود.

اما حوادث اخیر که بدنبال اوج بیسابقه اعتراضات و تظاهرات مردم روی داده، حکایت از آن میکنند که رژیم دارد بیش از پیش به شیوه تازه‌ای، تازه برای عصر «انقلاب شاه و ملت»، توسل میجوید، چرا که لابد آن رو در رویهای مستقیم را نه کافی میسرمد و نه مؤثر و بخصوص نه مطلوب. حالا دیگر مردم، از اقتدار مختلف بنامهای مختلف، در شهرهای مختلف دیده‌اند که این

شیوه چگونه سازمان داده میشود. بنام «مردم شاه پرست»، بنام «اهالی آرامش طلب»، بنام «حزب رستاخیز»، بنام «نمایندگان اصناف»، مأموران غیر مستقیم ساواک نه با رولور و مسلسل دستی، بلکه با زنجیر و چاقو و چماق، نه پنج شش نفری، بلکه دو سیصد نفری، به مردم حمله‌ور میشوند. حالا دیگر زدن و زخمی کردن و پراکنده کردن و احتمالاً کشتن، بجهنده

اونیفورم پوشان و مأموران آشکار رژیم نیست، بلکه با «عادی پوشانی» است که پلیس مخفی و مأمور پلیس و مزدبگیر پلیس و زیر حمایت پلیس‌اند. چهره بسیاری از آنها به مثابه ساواکی شناخته شده است، ولی آنها حالا دیگر رسماً به این اسم عمل نمیکند. بلکه بنام «مردم» به میدان می‌آیند. اما عجب که این «مردم» همه کاراته بازند و کارشناس مبارزه علیه «اغتشاشات خیابانی»، رنجر سابق و چاقو کش حرفه‌ای‌اند و همه به اینکه پشت

سرشان محکم است، اطمینان کامل دارند.

البته این شیوه غیر مستقیم سرکوب مبارزان، بمعنای ترك شیوه مستقیم سرکوب، همچنانکه برخی دیگر از حوادث دانشگاه و تیراندازیهای اخیر تهران نشان داد، نیست. هر جا که شیوه تازه کارگر نیفتد و مقابله با مردم ممکن نگردد، ارتش و پلیس و ساواک آماده‌اند تا رسماً بشدند -

— ترین وجهی وارد عمل شوند، دستگیر کنند، بزنداندانند و بکشند. در واقع رژیم با حفظ ماهیت اقدامات خویش، شیوه تازه‌ای را بر زرادخانه خود افزود هاست.

در ایرانی که فریاد حق طلبی و آزادخواهی و اعتراض به غارت "ثروت ملی"، "ظلمین فزاینده‌ای یافته و استقرار آزادیهای دموکراتیک دیگر خواست همگانی شده و سرتاپای جامعه ما را فراگرفته است، برای رژیم ممکن نبود تنها به شیوه سابق کفایت کند. درجهانی که شاه را همدیف بینویشه و ساواک را همدوش گشتاپو میدانند، رژیم ناچار است پرده دودی ایجاد کند تا ماهیت شبه فاشیستی خود و طرز عمل خود را که تروریسم ناپ دولتی است، بپوشاند.

مقابله "خود بخودی" گروهی از "مردم" — "خرابکاران"، "زد و خورد بین دودسته از اهالی"، به جان هم افتادن "مخالفین و موافقین نظم و آرامش"، در حالیکه دولت "بیطرف" ایستاده و مداخله ندارد و فقط ناظر جریان است. چنین است پرده دود تازه رژیم. با حال و احوال روز، که ارباب بزرگ نقاب دفاع از حقوق بشر به صورت ضد انسانی و آزادی کش و حشق شکن خود زد هاست، این شیوه بیشتر میخواند تا کشتار رسمی و اعلام شده سیصد تن یا چهارصد تن یا پانصد تن از مردم در کوچه و خیابان و در میدانهای اعدام طی هر سال. در حالیکه محافل معین امپریالیستی برای حفظ سلطه خویش اینجا و آنجا شیوه خونتابازی و دیکتاتور — توری خونین و آشکار را کافی نمیدانند و حتی آنرا در دورنمای آینده خطرناک تشخیص میدهند و توسل به شیوه‌های تازه‌ای را برای ادامه سیطره خویش توصیه عمل میکنند. این اسلوب تازه بیشتر جور در میآید تا

حمله گردانهای پلیس و کماندوهای گارد با علامت مشخصه رسمی.

مبارزان با سابقه تر بیاد دارند که هیئت حاکمه ایران سابقاً از این شیوه به وسعت استفاده میکرده است. طی سالهای بیست و سی، در مازندران و تهران اسفهان و خوزستان مرتباً گروههای قادیکائی و سومکائی و پان ایرانیستی و "عشایر عرب" به مثابه جفاک پلیس عمل میکرد هاند. بنابراین تازگی این شیوه، نسبی است. این شیوه پوشیده فاشیستی، فقط نسبت به جریان عده سرکوب فاشیستی آشکاریست و چهار سال اخیر تازه است. حتی در سالهای اخیر در خارجه (که سرکوب مستقیم نظامی ممکن نبود) همین رژیم بارها بحال خود را به لباس دانشجوی و ایرانیان شاهپرست، بجان دانشجویان میهن پرست مخالف شاه انداخته است. در جریان سفر اخیر شاه به ایالات متحده، بنا بنوشته جراید غربی، با دادن بلیط رفت و آمدها پیمای یکصد دلار حق الزحمه، عده‌ای را برای هورا کشیدن و منظره سازی به واشنگتن کشیدند و در میان آنها مزدور قلدچماق و ساواکیهای بزن بهادر را جا کردند تا به دانشجویان آزادی دوست حمله برند و آنها را مضروب کنند.

اکنون که به قول شاه مرحله دوم انقلاب آغاز شده و به گفته سران رژیم "فضای تازه سیاسی" بوجود آمده، در سطح وسیعتری این شیوه در ایران پیاده میشود. شاه بدون آنکه بخواهد و بتواند از اسلوب آشکار و مستقیم سابق خود دست بکشد، به این توصیه گردن نهاد هاست که قلع و قمع مردم را زیر بزرگ تازهای عملی کند. از سوی دیگر این "تازگی" در مقیاس جهانی و نسبت به تجربه جهانی امپریالیسم آمریکا نیز نسبی است. شیوه سرکوب غیر مستقیم توسط گروههای شبه نظامی و شبه فاشیستی، توسط دستجات پلیس ولی ظاهراً مستقل و حتی مخفی، در خیلی از کشورهای آمریکازده رایج است. با این شیوه بهتر میتوان مزرانه ادعای "حقوق بشر" کرد و دامن دولت و دستگاههای رسمی را از لکه‌های خون "پساک"

ندهداشت. نمونه بزرگ و سایدیکتاتورهای آمریکای جنوبی شاهد باز این واقعیت است. دستجاتی از نوع "اسکادرون مرگ" مرکب از پلیس و افراد امنیتی سابق "بازنشسته یا مستعفی" در برزیل همان کاری را میکنند که سابقاً هم در لباس مأمور انتظامی میکردند. مردم را میزبانند، در خانه‌های پنهان می‌شکنند و می‌کشدند. مشیک آنها را به رودخانه می‌اندازند یا در اطراف شهرها رها میکنند. دولت برزیل هم مدعی است که مسئولیتی ندارد و سرگرم پیاده کردن نقشه گرایش به دیکراسی است. همه میدانند که برنامه عمل و اطلاعات لازم و وسایل کار و حتی افراد این گروههایی که به عنوان "دست آهنین افکار عمومی" و "نماینده اهالی" فعالیت میکنند، مستقیماً از سازمانهای امنیتی تأمین میشوند. این گروهها زیر سایه حمایت رژیم فاشیستی، که نمیخواهد به فاشیستی بودن خود اعتراف کند، قرار دارند. با هفت کشته‌ای که روز ۲۲ نوامبر در اطراف ریودوژانیرو کشف شد، عده قربانیان گروه "اسکادرون مرگ" به حدود و تقریبی سال گذشته رسید.

سازمان امنیت هم رسماً پیش از این نمیگفت. کسی نیست که نداند مشاوران آمریکایی سازمانهای امنیتی، این افراد را تربیت کرده و این شیوه را توصیه میکنند. از قرار، تشخیص داده شده که هنگام اجرای این نسخه در ایران نیز فرا رسیده است.

در هفته آخر آبان و هفته اول آذر مطابق همین نسخه، چندین ده تن کشته شدند. سازمان امنیت شاه، اگر مستقیم هم عمل میکرد، پیش از این نمیگفت. مطابق همین نسخه از یکسو محمود اعتمادزاده (به‌آدین) نویسنده مترقی معاصر را همراه با پسرش رسماً و به عنوان "تحریک اجامه اوایاش!" دستگیر میکنند و در عین حال از سوی دیگرخانم همانا طبق آقای نعمت میرزاده نویسنده گان سرشناس و امضاکنندگان نامه سرگشاده اخیر کانون

نویسندگان را در خیابان هدف "خشم مقدس مردم شاهپریت" قرار داده و مضروب کردند. حمله شاه پرستان به اجتماع کاروانسراستگي نیز از همین نوع است. باید اضافه کرد که رژیم شاه از نظر سازمانی برای این شیوه تازه فاشیستی آمادگی نداشت. تابلو و عنوان حزب شبه فاشیستی رستاخیز میتوانست میدان دار محرکه شود و شد. جمعیت‌های ساختگی نظیر اتحادیه اصناف و غیره اکنون سروش گروه‌های ضربتی ساواکی بودند نام ساواک شده‌اند. بلندگویان رژیم بنام حزب و اصناف و غیره تهدید میکنند که بوزه معترضین را به خاک خواهند مالید و دندان انقلابگران را خواهند شکست و اجازه نخواهند داد "فضای تازه سیاسی" عوض شود.

اجرای این شیوه تازه از جانب ساواک شاهنشاهی، هنجاری بیشتر و آمادگی فزونی را از مبارزان داخل و خارج طلب میکند. از یکسو بایسپدون اونیفورم و ساواکی به شکل رهگذر را دشوارتر میتوان شناخت و منفرد کرد و بر خوردن آنها در میان مردم امکان جنایات رزیدیلانه آنها را بیشتر میکند. نریه از روبرو نمیآید و خطر کمتر نیست. اما از سوی دیگر در صورت سازماندهی درست و اتحاد عمل و کار وسیع توده‌های یکپارچگی، امکانات مقابله با این روش و با دستگاه خفقان رژیم از همیشه بیشتر میشود و احتمال ظلمین انکس ساختن خواستها و به عقب راندن رژیم نیز بیشتر. چاقوی پنهان مأمور ساواکی توسط هزاران چشم هشیار توده معترض آسانتر کشف خواهد شد و زنجیر او زودتر از کفش برده خواهد آمد. علیرغم این شیوه و همه شیوه‌های تروریستی رژیم ضد ملی و ضد دیکراتیک شاه، اعتراض و مبارزه مردم هرچه وسیعتر میشود و حرکت قشرهای وسیع تر و نواحی وسیعتری را فرا میگیرد. رویدادهای پائیز امسال گواه این واقعیت است.

ن. پاکدامن

همه نیروها و عناصر مخالف استبداد باید با وحدت عمل و مبارزه

خود، رژیم دیکتاتوری محمدرضا شاه را سرنگون سازند

مصاحبه با:

فیدل کاسترو

مصاحبه با ریا والترز Barbara Walters

خبرنگار ABC شبکه رادیو تلویزیونی ایالات متحد آمریکا

(قسمت اول این مصاحبه در شماره قبل آرمان به چاپ رسید)



پورتوریکو

والترز: اگر نیروهای دموکراتیک وجود داشتند که برای تغییر اوضاع سیاسی مبارزه کرده و خواهان سوسیالیسم بودند، آیا شما دیپلمات یا مشورین دیگری به آنجا میفرستادید؟

کاسترو: اگر پورتوریکو یک کشور مستقل میبود و از ما تقاضای کارشناس میگرد، ما کاملاً محق بودیم افرادی را به آنجا بفرستیم. ما به کشورهای کارشناس اعزام داشته‌ایم که یک دولت قانونی داشته اند. این مسأله با شرایط پورتوریکو مطابقت ندارد؛ چون این کشور کسری است و وابسته و فاقد استقلال.

والترز: آیا حاضرید به آنها برای کسب استقلال کمک کنید؟

کاسترو: ببینید، مسأله پورتوریکو و سایر کشورها، نایل شدن به استقلال در درجه اول مربوط به خود خلقهاست. حال که شما مسأله پورتوریکو را مطرح کردید منم مایل به نکته‌ای اشاره کنم. اصولاً سعی میشود که زمینهای برای دامن زدن به دشمنی با کوبا فراهم گردد. میان پورتوریکو و کوبا از دیرزمان مناسباتی برقرار بود هاست. حتی قبل از استقلال کوبا، " حزب انقلابی کوبا "، حزب استقلال که توسط مارتی پایه‌گذاری شد، برای کوبا و پورتوریکو مبارزه میکرد. در اواخر قرن گذشته، پورتوریکو توسط تعرض آمریکا و جنگ آمریکا و اسپانیا، اشغال شده بصورت مستعمره آمریکا درآمد. باید اضافه کنم که من یکروز در ناحیه قدیمی هاوانا جلوی کنسولگری آمریکا مورد ضرب و شتم پلیس قرار گرفتم.

زیرا در تظاهراتی که بخاطر استقلال پورتوریکو تشکیل یافته بود، شرکت داشتم. در آن زمان قیامی به رهبری FIDELIO CASTRO رهبر میهن پرستان پورتوریکو برپا شد. مایلیم به این نکته اشاره کنم که دانشجویان کوبایی همیشه از پورتوریکویی‌ها در مبارزه بخاطر استقلال کشورشان حمایت معنوی و سیاسی نمودند. هیچکس نمیتواند کوبارامتهم کند که در مقابلیت‌های خشونت آمیز در پورتوریکو شرکت داشته و پساً برای آن تبلیغ کرده است. ما از پورتوریکویی‌ها همواره حمایت معنوی و سیاسی کرده‌ایم. اگر اینکار را نمیکردیم، حقه بازاری بیش نبودیم. البته آمریکائی‌هایی هم هستند که می‌گویند اکثریت پورتوریکویی‌ها طالب استقلال نیستند. بسیاری از مردم ایالات متحده در ۲۰ یا ۳۰ سال قبل از استقلال، مایل به استقلال ایالات متحده نبودند.

مناسبات آمریکا و چین

والترز: من تصور میکنم که شما رابطه ما با چین را غیر مترقیه و کودکانه ارزیابی میکنید. چین خود را سه عنوان متحد ما به حساب نمی‌آورد. ما تازه شروع کرده‌ایم که مناسباتمان را عادی سازیم. ما برای مناسبت دیپلماتیک مذاکره نمیکنیم. ما در مورد تایوان اختلاف نظر داریم. ما کاملاً سیستم‌های حکومتی متفاوتی داریم. مناسبات ما با چین در هیچ مورد تشابهی با مناسبات شما با شوروی ندارد.

کاسترو: نه، نه، طبیعتاً نه. ما بهیچوجه مناسباتی شبیه مناسبات شما با چین نداریم. ولی واقعیت اینستکه چین مناسبات ارتجاعی با آمریکا برقرار ساخته

است. مسئله از این قرار است: شما خالق پینوشه هستید و چین از پینوشه پشتیبانی میکند، شما P.N.A. و هلند روبرو را خلق کردید و چین از P.N.A. و هلند روبرو پشتیبانی میکند. شما موبوتو را خلق کردید و چین از موبوتو حمایت میکند. شما به A.T.O. نیرو و توان بخشیدید... آیا اینطور نیست؟

والترز: چین از ناتسو پشتیبانی نمیکند.

کاسترو: چین مدافع ناتسو، چین مدافع حزب محافظه کار انگلستان است و مقدم اعضای انرا به چین گرامی میدارد. چین مدافع نیروهای ارتجاعی در جمهوری فدرال آلمان است. من چند نکته را روشن میکنم. سازمان جاسوسی چین در پاریس یا اداره جاسوسی فرانسه، آلمان فدرال، انگلستان و ایالات متحده در ارتباط است. چین مخالف تخلیه پایگاه دریایی کوآن تانامو میباشد. چین در حملات خود علیه کوبا، همان استدلال ایالات متحده را بکار میرد. من نمیدانم چطور برخی از این رهبران چین، تمام تقصیرها را به گردن باند چهار نفری انداخته و خود را از همه اتهامات مبری میسازند. چیزهای در مورد چین موجود است که من سردر نمیآورم. بیوه ما نوتسندون و سه رهبر دیگر برای تمام ناکامیها مقصر اعلام میشوند. در صورتیکه این جریانها در طی بیش از ۱۰ سال رشد نموده است. من نمیدانم این ما نوتسندون چه نابخشای، چه خدائی و چه نقابهای بود که برای همسر و چند همکارش این امکان وجود داشت که کارهایی به مرحله اجرا در آورند که رهبری فعلی علیه تمام آن اقدامات مبارزه میکند؟ به عقیده من چین یکی از بهترین متحدین شماست.

والترز: به این ترتیب میخواهید بگوئید که ایالات متحده، چین را در جیب خود دارد؟

کاسترو: من نمیتوانم بگویم که چین خود را در جیب ایالات متحده میبیند، زیرا چین بزرگتر از آنست که در جیب جا بگیرد. امکان دارد که پینوشه، Somoza و وارث چیانگ کایشک در جیب ایالات متحده جا بگیرند، ولی چین خیلی بزرگ است و در آن جا نمیگردد. من این را نقتسم. من گفتم که چین اکنون یکی از بهترین متحدین ایالات متحده است.

والترز: ایالات متحده از تایوان پشتیبانی میکند، چین نمیکند. ایالات متحده از اسرائیل پشتیبانی میکند، چین اینکار را نمیکند. ایالات متحده در سازمان ملل به این مسئله که سیونیزم بخشی از راسیسم به حساب میآید، رأی مخالف داد، در صورتیکه چین موافق بود. ما در تمام مسائل هدفهای یکسانی نداریم و هم رأی نمیسیم.

کاسترو: درست، برخی اختلاف نظرها تاکتیکی بین ایالات متحده و چین موجود است. فقط تاکتیکی

از لحاظ استراتژیک با هم توافق دارند. يك رأی موافق یا مخالف. چیزی که ایالات متحده همواره آرزو میکند، رضایت توأم با سکوت چین است. چین همواره میکوشد که روی برخی مسائل تأثیر بگذارد. البته در مورد مسائل اساسی، مبارزه علیه شوروی، چین و آمریکا متحدین واقعی هستند. اکنون مسئله است مشخص نمود که کدام يك قاطعانهتر علیه شوروی مبارزه میکنند. چین یا ایالات متحده؟

برای ما انقلابیون، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مهمترین نیروی محرکه جنبش انقلابی و مترقی در جهان است. شوروی این رتبه والا را از این جهت کسب نموده که؛ اولین دولت سوسیالیستی بوده، بواسطه نقشی که در جنگ علیه فاشیسم داشته، بواسطه ۲۰ میلیون قربانی که در جنگ دوم جهانی داد، بواسطه حمایتی که به جنبش انقلابی جهانی و همچنین کوبا نمود است. آنها در شرایط بسیار دشوار محاصره کوبا و تهدید به تجاوز به واسطه کمک به جنبش انقلابی در آفریقا و آسیا. بدون انقلاب در شوروی انقلاب در چین غیر ممکن بود. اکنون مسئله اساسی و استراتژیک عبارت از اینست که ایالات متحده و چین در مبارزه علیه شوروی متحدند. بعنوان مثال من معتقدم که دارترسر بطور خطرناکی خود را به جنگ سرد نزدیک میکند، باین ترتیب که بوجه نظامی را با لایسزرد و ناتو را تقویت میکند و برایش يك برنامه تسلیحاتی پیش میکند. فخر میکنم این یکی از مسائل اساسی دنیای امروز است. ریسکی که این سیاست بد نبال دارد، خیلی جدیست و چین با چنین سیاستی موافق است. احتمالا تضادهای تاکتیکی مابین چین و ایالات متحده موجود است، ولی در مسایل اساسی توافق دارند.

دگراندیشان

والترز: آیا شما معتقدید که روسیه يك کشور آزاد است؟

کاسترو: من معتقدم که آزادترین کشور دنیاست. با وجود اینکه مردم در ایالات متحده آنرا درك نخواهند کرد، زیرا شما کاملا برداشت دیری دارید، ما هرگز در این مورد به توافق نخواهیم رسید. بدینجهت برداختن به مسائل تئوریک و سخنوری در این مورد بی نتیجه است. والترز: ولی در مورد روشنفران چه میگوئید، روشنفران در شوروی، نویسندگان و بسیاری هنرمندان به علت جلوگیری از آزادی فعالیتشان، در سطح جهانی به شکایت برخاستهاند، کتابهای زیادی در این مورد نوشتهاند. اینها از طرف CIA یا ایالات متحده نبود است. در تمام کشورهای دنیا بخاطر آزادیشان اعتراض کردهاند. جلوگیری

آزادی فعالیت آنها گفته شده است. این را چگونه توضیح می‌دهید؟

کاسترو: نخست اینکه باشما موافق نیستم، وقتی شما از روشنفکران در شوروی صحبت می‌کنید، من بسیاری از روشنفکران شوروی را می‌شناسم هم از نویسندگان و هم از هنرمندان و اکثریت بیشماری از آنان از حکومت شوراهو حزب کمونیست اتحاد شوروی پشتیبانی می‌کنند. در ایست میان اقلیت کوچکی موجود است که از طرف غرب بسیار حمایت می‌شود. بارها شده که غرب یک روشنفکر درجه دو را به یک قهرمان بین المللی مبدل کرده است. شاید شما این موضوع را ندانید، ولی همینطور است. والتز: شما نلزنیستین را یک روشنفکر درجه دو و به حساب می‌آورید؟

کاسترو: شاید خیلی ذهنی‌گر هستم، ولیسی از شیوه نوشتن وی خوشم نمی‌آید، شاید از نقطه نظر تاکتیکی درجه دوم نباشد، ولی از نظر سیاسی حتما هست. فراموش نکنید که بعضی از کماتیکه شوروی ارتک می‌کنند حتی به دفاع از فاشیسم می‌پردازند. وقتی بعضی از این به اصطلاح "دگراندیشان" به غرب می‌آیند، حتی به هیتلر هم حق می‌دهند. این مسائل نباید فراموش شوند برای اینکه حقیقت دارند. گاهی اوقات شما هم حتی از یک جنایتکار یک قهرمان جهانی می‌سازید. منظورم اینست که جرید غربی چنین می‌کنند. به احتمالاً تعدادی از این افراد وجود دارند که اقلیت ناچیز که موافق نیستند، ولی چه نقشی این افراد می‌توانند در قیاس با میلیونها کارگر و دهقان یعنی بهترین نیرو در شوروی داشته باشند؟ اشتباه شما در اینست که جای دو چیز را هم عوض می‌کنید یعنی فعالیت جوان منفرد را با واقعیت موجود در شوروی. شما هیچوقت درباره یک کارگر شوروی یا یک قهرمان کار، یک دهقان شوروی یاد نمی‌کنند صحبت نمی‌کنید. شما فقط در مورد سه چهار "دگراندیش" در شوروی صحبت می‌کنید.

والتز: بیش از سه یا چهار دگراندیش یا جوان موجود است.

کاسترو: شما از آنها قهرمان می‌سازید و کارتر به آنها خوش آمد می‌گوید.

والتز: فرد چنین نکرد و بدین مناسبت...

اختلافات حل شده

کاسترو: می‌خواهم از شما چیزی بی‌روم. چرا کارتر قهرمان کار شوروی را بحضور نمی‌برد؟

والتز: من مطمئن هستم که اگر...

کاسترو: یا اینکه یک دهقان درجه اول یا دانشمند شوروی؟ چرا همیشه با "دگراندیشان" دیسنان

می‌کند؟

والتز: حقیقت ندارد. ما همواره کارگران و مهمانان دیگری از شوروی داریم.

کاسترو: ولی کارتر با آنها ملاقات نمی‌کند.

والتز: کارتر هر کسی را بحضور نمی‌برد. شما هم هر کسی را به حضور نمی‌برید. برنزف هم هر کسی را به حضور نمی‌برد.

کاسترو: نه، من مرتجعین را ملاقات نمی‌کنم. من به مرتجعین خوش آمد نمی‌گویم. کارتر هم هیچ گردهم‌آئی با انقلابیون ندارد. او فقط مرتجعین را ملاقات می‌کند.

والتز: آیا شما تاکنون در زمینه سیاست خارجی آشکار یا خصوصی با شوروی مخالفت کرده‌اید؟

کاسترو: موقعیتهایی وجود داشت که من بطور علنی و خصوصی نظر دیگری داشتم. مسأله برسر اختلافات شخصی نبود. بخاطر دارم که زمان بحران اکتبر اختلاف نظرهایی موجود بود. اختلاف نظر موجود بود. ولی من معتقدم وقتی میان دول سوسیالیستی اختلاف پیش می‌آید، باید بحث شود و از طریق خود این کشورها حل کرد. زمانی بود که ما طنساً اعلام نمودیم که اختلاف نظرهای با شوروی داریم، ولی می‌خواهید که حقیقت را به شما بگویم؟ من معتقدم که آن در نتیجه خامی سیاست ما بوجود آمد. حال ما خودمان را بهتر می‌شناسیم و رفقای شوروی را بهتر درک می‌کنیم. آنها در دورانی که اختلاف نظر وجود داشت، بی‌نهایت صبور بودند. آنها هرگز حتی کوچکترین عملی در جهت تلافی انجام نداده و به حمایت خود از ما ادامه دادند. اکنون درجه مناسبت ما خیلی بالاست. اگر روزی اختلاف نظرهایی بوجود آید، که طبیعتاً ممکن است - آنوقت کنار هم خواهیم نشست و در مورد آن بحث خواهیم کرد. ما آنرا آشکار نخواهیم ساخت، زیرا منافع سوسیالیسم ایجاب نمی‌کند.

والتز: نظر شما در مورد برنزف چیست؟

کاسترو: نظر من در مورد برنزف بسیار عالی است. من در مورد وی از نقطه نظر شخصی خودم صحبت نمی‌کنم. وی فرد بسیار باهوش و باسواد است. مردیست با کیفیت ممتاز. در مورد برنزف آنچه که برای من مهم است، نقشی است که وی در مبارزه جهت تشنج زدائی و صلح دارد. این بدان معناست که وی زندگی سیاسی خود را بعنوان رهبر اتحاد شوروی وقف کوشش در جهت بهتر نمودن مناسبات ایالات متحده و شوروی، جلوگیری از وقوع یک جنگ و ایجاد تمام شرایط لازم جهت نیل به صلح نمود است. من معتقدم روزی بشریت خدمت وی را راج می‌بندد. آخر، دوران سختی وجود داشت. جنگ دروینتتام، تشنجات و مسائل دیگر،

زمان بسیار سختی بود. من بشما اطمینان میدهم که برزیف مردیست که تمام هم خود را صرف برقراری صلح نمود هاست. اینست نظر من در مورد خدمات بزرگ و تاریخی وی.

کمکهای شوروی به کوبا

والترز: کوبا از شوروی در روز یک میلیون دلار نقد و تقریباً سه میلیون دلار چیزهای دیگر میگیرد. کاسترو: چه گفتید؟ چند میلیون؟ این چند میلیون کجاست؟
والترز: یک میلیون دلار در روز و تقریباً سه میلیون دلار در یک ماه.

کاسترو: در ابتدا ای این مصاحبه به من یادآوری کردید که چه اتفاقی در شهر Triunvirato افتاد. بچه‌هایی که نمیدانستند شما به یک هیأت نمایندگی از ایالات متحده تعلق دارید شروع کردند به فریاد کردن "فیدل بزنیانکی‌ها را داغان کن" من بشما توضیح دادم که این جملات تبلیغاتی متعلق به دوران گذشته بود هاست. اکنون برای من غیر مترقبه است که شما هم جملات تبلیغاتی قدیمی را تکرار میکنید. جمله معروف در مورد چهار...

والترز: بسیار خوب، اشتباه مرا تصحیح کنید، درست‌تر را بگوئید. چقدر بشما کمک میکنند؟
کاسترو: من بشما جواب خواهم داد. اگر اجازه بدهید. جملات تبلیغاتی قدیم تحت این عنوان که شوروی به هر روز چهار میلیون دلار کمک میکند، هنوز هم ادامه دارد و با احتمال قوی تا زمان طولانی ادامه خواهد داشت. شوروی قطعاً به ما به مقدار بسیار وسیعی کمک مینماید. زمانیکه کسرنهای نفتی، نفت در اختیار ما نمیکند اشتداد، برای ما نفت میفرستاد. زمانیکه ایالات متحده به جلوی صدور شکر ما گرفت، از ما شکر خرید. زمانیکه ایالات متحده به ما دیگر مواد غذایی نفروخت و نفوذ خود را در تمام جهان بکار برد تا یک محابره کامل ایجاد نماید، ما مواد خام، ماشین‌آلات، مواد غذایی و بیش از همه ما در سوخت نفروخت. زمانیکه ایالات متحده در Iron تهیاجم مزدوران را تدارک دید، شوروی برای ما اسلحه فرستاد که در این دوره تعیین کننده و بسیار مهم بود. در مدت تمام این سالها که در آن امنیت کشور ما توسط ایالات متحده مورد تهدید قرار داشت، اسلحه‌های که ما احتیاج داشتیم، مجاناً در اختیارمان میگذاشت. اگر مشکلاتی بمناسبت خشکسالی و یا صادرات بوجود می‌آید و ما قادر به انجام قرارداد نبودیم، شوروی طبق قرارداد صادراتی خود عمل میکرد. این زمان گذشته و امروز ما قادر به

اجرا قرار داد صادراتی خود با شوروی هستیم. شوروی و کوبا به چه چیز نائل شده‌اند؟ اکنون یک مبادله رضایتبخش برای کشورمان داریم. شوروی مبالغه مناسبی برای مواد معدنی و شکر ما میپردازد و کالاها صادراتی به کوبا را به قیمت مناسب با ما حساب میکند و بدین ترتیب یک مبادله کالایی، اما رضایتبخش برقرار ساخته‌ام به ترتیبی که میان یک کشور پیشرفته و یک کشور در حال رشد میتواند برقرار باشد. نوع مبادله‌ای که میتواند وجود داشته باشد. اگر ایالات متحده با کشورهای در حال رشد به شیوه شوروی با کوبا روابط تجاری برقرار میساخت یا اگر اروپا چنین مناسبات تجاری با کشورهای در حال رشد برقرار میساخت، در اینصورت مشکلات کشورهای در حال رشد حل میشد. همین برقراری این اصل، مبادله کالایی عادلانه مابین یک کشور پیشرفته و یک کشور در حال رشد است که شما آنرا ۳، ۴، ۱۰، یا چه میدانم چند میلیون کمک مینامید.

والترز: خوب، اما میتوانید رقمی بمن بگوئید. شما که میتوانید ارقام ما غلط است.

کاسترو: میخواهید رقمی بنویسم؟

والترز: بله

کاسترو: شوروی شکر ما را به ۳۰ سنت هر پوند میخرد و به ما نفت میفروشد. بعنوان مثال حال گذشته برای تقریباً هر تن ۴۵ دلار یاد حدود ۵۰ دلار ریختی تقریباً نصف نرخ بازار جهانی. حال ما با هم قرار گذاشته ایم که اثر کلاه‌های که شوروی به توپا میفرستد، فراتر شوند بهمان نسبت نیز قیمت شکر که ما به شوروی میفروشیم بالا خواهد رفت.

والترز: بله میدانم که آنها نفت را نصف قیمت به شما میفروشند، چه مبلغ شکر شمارا میخرند؟ دوپاسه برابر قیمت بازار جهانی؟

کاسترو: بستنی به شرایط دارد. وقتی قیمت شکر هر پوند به ۶۰ سنت رسید آنها خیلی کمتر از قیمت بازار جهانی پرداخت میکنند. صحبت بر سر یک قیمت ثابت است و این همان چیز است که کشورهای در حال رشد بدان نیاز دارند.

والترز: ولی شما میدانید که سؤال من در مورد چیست. من یک میلیون دلار در روز و سه میلیون دلار کمکهای جنسی را ممنونم کردم. این ارقامی که کشور ما تخمین میزند، صحیح نیست؟

کاسترو: چه ارقامی؟

والترز: ارقام مربوط به کمکهای جنسی.

کاسترو: بجز برای کمکهای تسلیحاتی ارقام دیگری وجود ندارد. ارقامی موجود نیست، ولی طبیعتاً وام موجود است.

والترز: فقط برای شکر و نفت؟

والترز: آیا کوان تانامو نقش بسیار بزرگی جهت عادی کردن روابطتان با ما دارد؟ یا اینکه در درجه دوم اهمیت قرار دارد؟

کاسترو: کوان تانامو امروز از لحاظ نظامی برای ایالات متحده بی ارزش است. ایالات متحده بدینوسیله قصد دارد قدرت و غرور خود را برخ بکشد. شما بخشی از کشور مارا به اشغال خود درآورد ماید که امروزه در زمان سلاحهای اتمی، بهیچوجه و عنوان ارزش استراتژیک ندارد. شما حق ندارید آنجا بمانید. این برخلاف خواست ماست. من معتقدم که هیچکس نمیتواند یک پایگاه نظامی در کشوری برخلاف خواست آن کشور برقرار سازد. ایالات متحده بهزور آنجا ماند هاست. ما هرگز از کوان تانامو یک مسئله بخصوص نساختمایم و تقاضای بازگردانیدن کوان تانامو را بعنوان درفش خود بصر نیراشته ایم. زیرا ما میخواهیم از احساس ناراحتیهای همیشگی میان خلقهای خود مان جلوگیری نمایم. بدین جهت ما این مسأله را کنار گذاشته ایم. ایالات متحده قصد دارد آنجا بماند؟ بسیار خوب، ولی یکرزوی مجبور است بیرون برود و آن روزی است که شروع میکند عاقلانه واکنش نشان دهد.

کاسترو: مسلما وامهایی جهت سرمایه گذاری صنعتی نیز موجود است، ولی روابط تجاری ما بر پایه قیمت مناسبی قرار دارد. کم و بیش بر پایه قیمت مناسبی متعادل. مسائل این چنین اند. آنها قیمت مناسبی برای محصولات ما میبردارند. این تمام چیز است که میتوانم در این مورد بگویم. بدینجهت میتوانیم ۴، ۵ یا ۷ را فراموش کنید. آنها مبلغی عادلانه برای محصولات ما میبردارند.

والترز: مبلغی عادلانه برای شرکتان میبردارند و برایتان نفع میفرستند؟

کاسترو: شکر، نیکل و بقیه اجناسی که ما به آنها میفروشیم. قیمت مناسب فقط در مورد نفت نیست، در مورد نفت و تعداد بسیاری کالاها، دیگر که آنها برای ما تأمین میکنند.

والترز: و آنها به شما پول نمیدهند که به اقتصادتان کمک کنند و کمکهای بخصوص دیگر نمیکند؟

کاسترو: آنها به ما وام جهت سنجی کردن میدهند آنها از لحاظ تسلیحاتی ما را تأمین و با کمک میکنند. والترز: مقدار آن چقدر است؟

کاسترو: ببینید، این یکی از اسرار نظامیست.

از: Information bulletin شماره ۱۶/۱۷، ۱۹۷۷ ترجمه داریوش

تفاوت کوچک؟

به اسناد تاریخی، دست بکار میشود و در گزارشها که بعد ها به کمیته مرکزی حزب کمونیست چین مینویسد، اعلام میکند که:

"بخشی از ارتش زیر فرمان اورا لومپن ها تشکیل میدهند..."

ف. انگلس یکی از پایه گذاران سوسیالیسم علمی و پیشوای داهی پرولتاریا نیز درباره لومپن پرولتاریا اظهار نظر کرده است، منتهی او معتقد است که:

"هر رهبر جنبش کارگری که از این ولگسرها به مثابه گارد خود استفاده و بابر آنها تکیه میکند، با این عمل خود ثابت میکند که خائن به جنبش است..."
(پیشگفتار انگلس به کتاب "جنگ دهقانی در آلمان" م)

تاریخ نشان داد که حق با انگلس است.

مائوئیستها همواره تبلیغ میکنند که مائوتسه تونگ، نه تنها اشاعه دهنده مارکسیسم - لنینیسم بوده، بلکه آنها همه جانبه رشد داده است. در واقع هم مائو، مسائل زیادی را مطرح کرده که در آثار مارکسیسم - لنینیسم وجود ندارد. یکی از "کشفیات" مائو که لاید جزو "اندیشه های" اوست، مربوط به مقام لومپن پرولتاریا در جنبش انقلابی است. مائو در نوشته ای به نام "تحلیل طبقات در جامعه چین" (آثار منتخب بغارسی جلد اول)، درباره لومپن پرولتاریا چنین اظهار نظر میکند:

"اینان مستعد مبارزهای مردانند، اما به عملیات ویرانگرانه تمایل دارند. اگر خوب رهبری شوند میتوانند نیروی انقلابی باشند."

مائو برای اثبات درستی این "اندیشه" خود، بنا

بیطرفی است یا سیاست نواستعماری؟

و بطور مثال چنین وانمود کنند که مشکل اصلی کشورشان از یاد جمعیت و راه جلوگیری از فقر حاکم، تنظیم خانواده است و یا برای رفع عقب ماندگی و صنعتی کردن کشور، راهی جز چشم تنگ دوختن به کنسرنهای بین المللی و کمپنهای فنی و سرمایه گذارهای آنها نیست. در راه تحقق بخشیدن به این سیاست است که گردانندگان کالج "برای یاد دادن زبان آلمانی هزاران موضوع دیگر را گذاشته اند و به آموزش اقتصاد سیاسی نواستعماری پرداخته اند."

در ادامه این بحث با ذکر شیوههای سنتی نفوذ امپریالیسم در کشورهای عقب نمانده شده و تغییر شکل آن در حال حاضر، کوشش "مراکز فرهنگی سرمایه داری در "تربیت کادر روشنفکر" مبلغ نظریات منحط سرمایه داری انحصاری... مورد مطالعه قرار گرفته است. سپس در صفحه ۴ پیچی از عمدترین تحریف همگرا رایج سرمایه داری با روشنگاری بررسی میشود:

"تحریف و غلط آموزی با اولین عبارت درس" تقسیم جهان به فقیر و غنی" شروع میشود. دانشمندان بورژوا زمانی جهان را به "ملت‌های کارگر" و "ملت‌های بورژوا" و زمانی دیگر به "روستای جهان" و "شهر جهان" و بالاخره به "جهان فقیر" و "جهان غنی" تقسیم کردند و صاف و ساده تمام مردم کشورهای "جهان سوم" را فقیر و تمام مردم کشورهای سرمایه داری را غنی دانستند. بر اساس این نظریه، شاه خائن، هزار فامیل و میلیاردهای نژاد پرست آفریقای جنوبی و سایر فارتران محلی "جهان سوم" در کنار میلیون‌ها انسانی قرار میگیرند که هر روز از کرسنگی تلف میشوند یا دچار کرسنگی زمین هستند. از طرف دیگر میلیون‌ها بیگسار موجود در "جهان غنی" در کنار صاحبان کنسرنها و کارخانه‌داران بزرگ که ثروتشان سرفلک میزند قرار میگیرند. مثلا سیاه پوست آمریکایی که از تبعیض و ستم نژادی و بیکاری رنج میبرد و ثمنیست آلمانی که بعلت

چندی پیش سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران بخش مابینس جزوه‌ای در ۱۴ صفحه با عنوان "بیطرفی است یا سیاست نواستعماری؟" منتشر کرده که در آن ضمن بررسی یکی از جزوه‌های درسی کالج آمادگی برای ورود به دانشگاه این شهر، به افشای دسائس نواستعماری این "مرکز فرهنگی" در آلمان قدرال پرداخته است. ما خواندن این جزوه را به تمام دوستان دانشجو توصیه میکنیم و برای معرفی آن بخش -هائی از آنرا بازنویس میکنیم. (آرمان)

در ابتدای جزوه آمده است:

"گردانندگان کالج مابینس برای آموزش زبان آلمانی در سال تحصیلی جاری (دوره آ) جزوه‌ای تهیه کرده‌اند که مانند جزوه‌های مشابه در سالهای گذشته برز تبلیغات زیرکانه بفتح سیاست نواستعماری سرمایه داری و ادامه غارت و استعمار کشورهای در حال رشد است..."

پس از آن، زیر عنوان "تربیت روشنفکران جهان سوم" به دروغ‌برآکنی و تلاشهای تبلیغاتی امپریالیسم از جمله در "مراکز فرهنگی" آن و هدف از این تلاشها اشاره شده است:

روشنفکران "جهان سوم" که در زرادخانه تبلیغاتی غرب "تربیت" میشوند بایستی بعنوان نمونه، کاری را که رژیم‌های خونریزی نظیر رژیم شاه با اعدام‌ها و شکنجه‌ها و حبس‌های طولانی موفق به انجامش نشده‌اند انجام دهند. یعنی پس از بازگشت از خارج با تبلیغ در مورد وضع موجود در کشور خود، بازداشتن مردم از مقاومت در برابر بیعدالتی‌های اجتماعی، ایجاد بدبینی و ناباوری نسبت به رهائی خلقها از سر تسلط رژیم حاکم و در نتیجه جلوگیری از کوشش آنها در رفع ناانحطی‌های اجتماعی و برانداختن رژیم موجود، بکوشند. مبارزات مردم را از راه درست آن منحرف کرده به بیراهه بکشند.



"منوعیت شغلی" از کاربرد شده است در کنار راکفلر، اوئکر، شولر، کوانت، پوسل، زمبسن، کروی و ... به یک اندازه غنی اند!!! و یا دسته اول غنی و دسته دوم غنی - ترند . چون بهر تقدیر باید وجود طبقات نفسی شود . ایدئولوژیهای سرمایه داری بمنظور حفظ تسلط سرمایه و ادامه استثمار و غارت کشورهای درحال رشد لحظه‌ای از مبارزه علیه اندیشه علمی مارکسیسم - لنینیسم و نفسی وجود طبقات آشتی ناپذیر در کشورهای مختلف کوتاهی نمیکند . با تقسیم جهان به فقیر و غنی سه هدف دیگر نیز تعقیب میشود :

(۱) جدا کردن جنبش‌های رهاش بخش در "جهان سوم" از متحد طبیعی آنها یعنی طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری .

(۲) نفی تضاد بین کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری و یکسان دانستن آنها با یکبار بردن اصطلاحاتی نظیر "کشورهای صنعتی" .

(۳) جدا ساختن جنبشهای رهاش بخش از عده‌ترین متحد آنها، ارد و گاه سوسیالیسم . اینبار به کمک مبارزه ضد کمونیستی و انکار خصومت کاملاً متفاوت سوسیالیسم با سرمایه داری صورت میگیرد تا با ایجاد بدبینی نسبت به پشتیبانی و کمکهای بیشانیه کشورهای سوسیالیستی که ناشی از وظایف انتزاعی سوسیالیستی آنها است، غارتگری امپریالیسم همچنان ادامه یابد . در این مبارزه است که از هیچ انتباهی نسبت به کشورهای سوسیالیستی و در رأس آنها اتحاد جماهیر شوروی کوتاهی نمیکند .

یکی از وظایفی که نویسندگان جزوه بخوبی از عهده انجام آن برآمده اند افزایش ماهیت "کمکهای" کشورهای سرمایه داری به کشورهای درحال رشد است . در این زمینه بانکیه به آمار و ارقام و واقعتهای موجود در "جهان سوم" مشت میلغان سرمایه داری که مدعی کمک کشورهای امپریالیستی به پیشرفت کشورهای "مقرب افتاده" اند بخوبی بازنده است . در این مورد از جمله در پاسخ جزوه درسی کالج که مینویسد :

"گاراخانه فولکس واکن در برزیل بزرگترین گاراخانه اتومبیل سازی در آمریکای لاتین و بزرگترین برداخت کننده مالیات در این کشور است ."

زیر عنوان چپاول همه جانبه امپریالیستی میخوانیم :

"فولکس واکن ۱۴۰/۰۰۰ هکتار اراضی جنگلی را برای پرورش ۱۱۰/۰۰۰ گاو گوشتی در برزیل خریداری کرد . تولید سالانه این گاو داری ۲۰/۰۰۰ گاو است . مجموع سرمایه داری لازم برای اینکار ۱۲ میلیون مارک بود که دو سوم آن یعنی ۴۰ میلیون مارک آن از محل تخفیفهای مالیاتی فولکس واکن در برزیل تأمین

گردیده است! ! هدیه‌های ناقابل از جیب مردم فقرزده برزیل که البته و صد البته بمنظور "کمک" بخود آنها و صنعتی کردن کشورشان و رفع گرسنگی و افزایش تولید مواد غذایی انجام شده است .

ناگفته نماند ، ۴۰ میلیون از جمعیت ۱۰۷/۷ میلیونی برزیل دچار کمبود تغذیه است ، ۴۷/۸ درصد جمعیت این کشور در روستاها زندگی میکنند و بکار کشاورزی مشغولند درحالیکه انحصارهای امپریالیستی در درجه اول آمریکایی علاوه بر سایر رشته‌ها به کشاورزی نیز روی آورد هاند و با ایجاد واحدهای زراعتی وسیع و استفاده از تسهیلات گمرکی ، تخفیفهای مالیاتی ، وامهای کم بهره و دریافت زمینهای وسیع از طرف دولت و تضمین خرید محصولات آنها بقیمتهای تعیین شده ، سودهای کلان بجیب میزنند . بیشتر کشاورزان برزیلی راد هقانان کم زمینی تشکیل میدهند که تولید آنها بسیار بزرگت کفاف مصرف خود و خانواده شان را میدهد . برنج ، غذای عده آنهاست و اکثر آنها دچار بیماری های -های مزمن ناشی از مصرف مداوم غذای بکواختند . آنچه انحصارهای خارجی تولید میکنند عمدتاً باخارج عمار میشود . بهمین جهت نیز بیکت محصولات نظیر نیشکر ، قهوه و برخی حبوبات میبازند که بیشترین سود را در بازار جهانی برای آنها تضمین میکند . درحالیکه گندم و غلات از خارج وارد میشود .

گردانندگان کالج در مورد برزیل زیاد صحبت میکنند ولی هیچگاه به واقعیت‌های یادشده اشاره نمیکنند. مگر آنکه شیوه‌های پیشرفته غارت‌رادر این کشور "کمک" بر مردم برزیل بنامند.

گردانندگان کالج مابین برای تدریس زبان آلمانی بجای استفاده از ادبیات غنی آلمان از بروشورهای تبلیغاتی کارخانه‌های بزرگ این کشور استفاده میکنند. در صفحه ۸ جزوه زیر عنوان "معجزه اقتصادی برزیل" به نقل از یک بروشور تبلیغاتی میخوانیم:

"پیش از ۳۹۰۰۰ تن در کارخانه‌های فولکس واگن برزیل کار میکنند. زندگی کارکنان این کارخانه با آنچنان سطحی رسیده است که تا بحال برای آنها ناشناخته بوده است. ۱۰۰۰۰ بارنزشنگی و پیچهای بیاری... و پس از اشاره به کارخانه‌های فولکس واگن، پوس و اکسن چنین آمده است:

"و اما سالهای ذکر شده در آگهیهای تبلیغاتی هر سه کارخانه، سالهای ۷۳/۷۴ و ۷۵ است. اگر انسان از رویدادهای این سالها در برزیل بیخبر باشد و باین نوشته‌ها باور کند تصور میکند این سالها سالهای شوفاژی اقتصاد این کشور است در حالیکه نظری باعلامیه حزب کمونیست برزیل که بمناسبت انتخابات آن کشور در نوامبر ۷۴ و حمله وحشیانه رژیم نظامی - فاشیستی برزیل به نیروهای متزقی آن کشور منتشر شده است عکس آنرا ثابت میکنند. در این اعلامیه از جمله آمده است که:

"تعداد اعضایی که کارگری بمنظور افزایش دستمزد و بهبود ساختن شرایط کار در سال ۱۹۷۴ دو برابر شد." اعلامیه همچنان ادامه میدهد:

"با اصطلاح معجزه اقتصادی برزیل که بقیامت شدیدترین استثمار طبقه کارگر و تمام مردم برزیسل و همچنین غارت بی پروای ثروت‌های ملی بوسیله انحصارهای امریالیستی بخصوص امریکائی و کنسرنهای محلی بوجود آمده است، هم اکنون در برابر مشکلات روزافزون اقتصادی - مالی قرار گرفته است. در سال ۱۹۷۴ میزان تورم به ۳۵ درصد و قرضه‌های خارجی به ۱۸ میلیارد دلار بالغ شد. در اعلامیه سپس تأکید میشود که "معجزه اقتصادی" برزیل که بر پایه زورکوشی و تبلیغات عوامفریبانه استوار بود، طی سالهای گذشته هرچه بیشتر افشا شده است و زحمتکشان با سازمان دادن مبارزات خود با شکل مختلف با اعتراض‌ها ستاند از تاریخ انتشار این اعلامیه دو سال و چند ماه میگذرد آنچه میتوان به "معجزه اقتصادی برزیل"

اضافه کرد این است که میزان بدهکاریهای خارجی این کشور در این مدت از ۱۸ میلیارد دلار بحدود ۲۰ میلیارد دلار رسیده است و باین ترتیب این کشور بصورت بزرگترین کشور در "جهان سوم" در آمده است.

حال باید از مبلغین منافع نواستعماری انحصارهای غارتگر پرسید در برابر این واقعیت چه میگویند؟ آیا این را نیز باید "کمک" بکشورهای درحال رشد دانست؟

سپس زیر عنوان "چین، الکوی جهان سوم" ضمیمه اشاره به نظریات ضد کمونیستی گردانندگان کالج، طل جانبنداری آنها از کشورهای نظیر چین، یوگسلاوی و آلبانی در برابر کشورهای سوسیالیستی مورد بررسی قرار گرفته است و با نقل قول از جزوه کالج که:

"... احتیاجی به ماشین‌های جاده صاف‌کن نیست، وقتکه ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ نفر میتوانند همان کار را با بیل و لنگ انجام دهند."

و نقل نمونه‌های دیگری که استفاده از ابزار کار و تولید ابتدائی را بجای استفاده از صنایع ماشینی توصیه میکند چنین میخوانیم:

"کمونیسم عبارت است از بهره دهی غالبیت (نسبت به بهره دهی سرمایه داری) دار کارگران و او طلب آگاه و متحدی که از تکنیک پیشرو استفاده میکنند (۱) طبیعی است بهره دهی غالبیت نسبت به سرمایه داری بدون استفاده از تکنیک پیشرو میسر نیست در حالیکه بر خلاف رهنمون لنین که پایه و اساس اقتصاد ملی را صنعت و تکنیک میدانند، در چین بجای ایجاد پایه‌های مادی و فنی سوسیالیسم یعنی صنعتی کردن سوسیالیستی کشور، بکشاورزی الویت داده میشود و برخلاف گفته لنین که "یگانه بنیاد مادی سوسیالیسم میتواند صنایع ماشینی بزرگ باشد" (۲) در چین با استفاده از وسائل ابتدائی تولید، دار طاقت فرسا با بازده کم، بخلق زحمتکشان کشور در واحدهای کوچک تولیدی تحمیل میشود."

(۱) و (۲) لنین، منتخبات، جلد دوم، بخش دوم، چاپ فارسی، صفحه ۲۷۷ و ۲۶۶

در صفحات ۱۰، ۱۱، ۱۲ جزوه نطق آگون بار، وزیر سابق همکاریهای اقتصادی آلمان فدرال بهنگام انتخابات دوره ششم قانونگذاری در این کشور (اکتبر ۷۶) و سخنرانی هئامارا رئیس بانک جهانی در نشست سرمایه داران و نمایندگان موسسات بین‌المللی مالی، که در کنار بروشورهای تبلیغاتی کارخانه‌های آلمانی، قسمتی از جزوه آموزش زبان کالج مابین را تشکیل میدهند، مورد بررسی قرار گرفته است:

" وزیر سابق در ادامه نطق خود بمقایسه روابط ثروت‌مندان کشورهای باصلاح وی و غنی و فقیر با روابط ثروت‌مندان و فقرای اروپا در قرن نوزدهم می‌پردازد (ص: ۱۹) و چنین ادامه می‌دهد: "در آن زمان مردمان فقیر خواستار حقوق و برابری بیشتر بودند و در حالیکه طبقات ثروت‌مندان حاضر به صرف نظر کردن از یک قسمت از امتیازات خود نبودند انقلاب بوقوع پیوست، مانند روسیه" (ص: ۲۱) از قرار معلوم در قرون گذشته در اروپا طبقات مختلف وجود داشتند ولی در قرن حاضر "ملتهای غنی" در اروپا و "ملتهای فقیر" در کشورهای "جهان سوم" جا گرفته‌اند! "نادرستی این نظریه سررادر ابتدای این نوشته نشان داده‌ایم، نکته دیگر اینک سیاست‌مداران غربی نه تنها با حده گری زحمتکشان کشورهای خود را با سرمایه داران غارتگر این کشورها در یک جبهه قرار می‌دهند، بلکه حتی آنها را از زحمتکشان کشور های "جهان سوم" میترسانند. اما اینها همه تازگی ندارد. حرف تازه‌ای که در این نطق زده شده است آن حرفی است که نمیتوان هر روز از زبان سیاستمداران غربی شنید که باین رک و راستی بگویند "ککهای ما" برای جلوگیری از انقلاب در کشورهای "جهان سوم" و حفظ منافع دراز مدت ما در این کشورها است."

سپس در ادامه این نطق می‌خوانیم:

" ما فقط صاحب دو ماده اولیه هستیم، یکی ذغال سنگ و دیگری مغزهایمان."

" ادعای اینکه ما صاحب ماده اولیه "مغز" هستیم بمعنای بیمغز دانستن دیگران و در اینجا چون صحبت از کشورهای در حال رشد است، بیمغز دانستن مردمان کشورهای ماست. لابد اثر به این ادعایشان ایراد گرفته شود، خواهند گفت منظور "دانش فنی" بوده است."

پس از آن در پایان صفحه ۱۳ با اشاره به سخنرانی مک نامارا، چنین می‌خوانیم:

" در این سخنرانی مک نامارا بتشریح فقر و غیر قابل

تصور بودن شدت آن در کشورهای فقرزده جهان می‌پردازد ...

وی سپس چنین ادامه می‌دهد: "فقر مطلق از عواقب بی توجهی است و ما همراه با سایرین مسئول این بی توجهی هستیم زیرا از عهده ما نمایندگان حکومتها، سرمایه و موسسات بین المللی کاملاً برمیآید که بحواصبت دهشتناک فقر در قرن حاضر پایان دهیم." (همان ستون از ص: ۲۶ بجدد)

نمایندگان دولت‌های امپریالیستی، سرمایه داران کلان و گردانندگان موسسات مالی بین المللی سنگ گرسنگان جهان را بسینه می‌زنند. خود را برای بی توجهی هایشان در گذشته سرزنش میکنند و خدا می‌داند برای چندمین بار تصمیم به برانداختن فقر و گرسنگی در جهان میگیرند.

چقدر زشت و بیشرمانه است، با شعار مبارزه بسا در سگی به غارت در سگان رفتن و زشت تر از آن، گفته‌های این مز و روان هفت خط را بعنوان ماده درسی وسیله فریب جوانان "جهان سوم" و تبلیغ برای سیستم سرمایه داری قراردادن."

در پایان با اشاره به رشد آگاهی در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و آینده امیدبخش در این کشورها می‌خوانیم:

" ماهیت ضد انسانی دولت‌های امپریالیستی غیرم تمام تولیدات فریبکارانه آنها، رای اکثر خلق‌های کشورها در حال رشد روشن است و صرف نظر از چند حکومت سرسپرده گرایش عده در این کشورها دور شدن از کشورهای امپریالیستی و مبارزه در راه استقلال کامل، حقوق برابر و تسخیر روابط غیر عادلانه بازرگانی بین المللی است."

سپس با ذکر چند نمونه مشخص جزوه مزبور با جمله ذیل بی پایان میرسد:

" آری غیرم تمام کوششهای تبه آلود امپریالیست‌ها غارتگر و حریص و تبلیغات عوام‌فریبانه "مراکز فرهنگی" آنها، حوادث در کشورهای "جهان سوم" در جهت منافع آنها سیر نمیکند."

يك حادثه معمولی

بزرگ مرا بپذیرد و در مقابلش داناتی که من اجازه بدهد.
 - تو هم ندانی؟
 - چاره نداشتم قربان، توی خیابان مانده بودیم.
 - نورالدین زن داشت؟
 - زن؟ ...؟ دوتا داشت، سه تا هم طلاق داد بود.
 - آها، بعد ...
 - بعد چانت سلامت؟ نورالدین يك مدتی که با
 دخترم سر کرد، دختر را زد. آمد که بیا اقدس راهم به
 من بده. اقدس دختر کوچکم است.

- چند سال دارد؟
 - عرض کردم، دوازده سال.
 - آها ...
 - گفته نمیده، وقت پس، خانه را خالی کن، بعد
 بیستام داد که دختر بزرگترها هم طلاق میدهم.
 پیرمرد تریه اش را خورد.
 - خیلی دنبال خانه دشتم، نعیم نگشتم، تا اینکه
 ... اقدس گه شد. بعد فهمیدم نورالدین او را برده
 خانه اش ...

افسر کشیک پلاک روی سینه اش را صاف کرد.
 - این نورالدین چند سال دارد؟
 - نمیدانم اقا، درست نمیدانم. ۱۰۰ سال، ۷۰ سال،
 باید هم سن من باشد.
 - بدای خنده افسر کشیک اتاق را بر زد:
 - بتازم ...!

پیرمرد حاج و واج مانده بود. افسر کشیک عسکری
 را روی میزش جابجا کرد. باز پیرمرد را پائید و خمباز
 کشید. معلوم بود فرش جای دیگری است. زند میز را
 فشار داد. يك پاسبان جفاک توی اتاق برید و خمباز
 ایستاد.

- همره این پیرمرد برو، ماحیخان، او را بردار بیار
 اینجا.
 به پیرمرد اشاره کرد از اتاق بیرون برود. پاسبان را
 نگاه داشت:

- بگو پول به اندرزه کافی باخودش برود!

۱۰۰ البسز

پیرمرد لرزان و پریشان حال آمده بود کلانتری که
 ماحیخان دخترم را ربوده است. و میگوید:
 " یا خانه ام را تخلیه کن یا دخترت را به یسنسر
 میچشم."

افسر کشیک داشت سبحانه میخورد. ندان چای
 داغ را که به دهانش برد، زیر چشم پیرمرد را رساند از
 کرد. گویی با همان نگاه اول میخواست درباب از آدم
 مفلوکی که جلویش ایستاده است چیزی نمیشناسد خواهد
 شد؟

فغان را گذاشت و لباسهایش را مرتب کرد.
 - دخترت چند سال دارد؟
 - دوازده سال.
 - کجا می نشینی؟
 - دو کوچه آنطرفتر، دم آب انبار سید.
 - اسم صاحب خانه ات چیست؟
 - نورالدین تقوی.
 - حالا از کجا میدانی دخترت را نورالدین دزدیده
 است؟

پیرمرد دستپاچه شد.
 - خودش گفت ... آخر او داماد منم هست.
 - داماد تو؟

افسر کشیک سرش را خازاند.
 پیرمرد داستان خود را از آغاز حکایت کرد:
 - ما پنج نفر بودیم جناب سروان، من، زنم، دو تن
 دختر و يك پسر. من خودم دوره کردم، صابون میفروشم،
 دغال میکنم، اگر موقعش بود میوه میفروشم ... هرکاری
 که پیش بیاد. اگر این بی خانگی نبود باز يك چیزی، ولی
 آقا هیچکس اتاق به ما اجازه نمیدهد. تمام درآمد من
 در روز به ده تومان نمیرسد، وای برای يك اتاق خالسر
 از من روزی بیست تومان کرایه میخواهند.

- دختر دیرت چند سال دارد؟
 - هدهه سال قربان.
 - خوب، میگفتی ...
 - پس از رفت و آمد زیاد، نورالدین حاضر شد دختر



ما و خوانندگان

دوستان گرامی!

خواندن نامه یکی از دوستان که در شماره ۸ آرمان چاپ شده بود مراهبران داشت که کمی بیشتر در باره انگلستان، این باصطلاح مهد دمکراسی بایبشت روی زمین باشما صحبت کنم.

ولی آیا میدانید که در این سرزمین به اصطلاح آزادی دومیون انسان بیسواد زندگی میکنند؟ مگر آنهایی که خواندن و نوشتن را در مدرسه آموخته‌اند پس از ترک تحصیل و شروع به کار چه مطالبی میخوانند و چه چیزی میآموزند؟ بیشتر مردم هرروز نسیج یکی از ادزانتترین و بتجل‌ترین روزنامه‌ها را میخوانند که بهتر است نامشان را روزی نامه بگذاریم. مهم‌ترین این روزی نامه‌ها دیلی میرور، سن، دیلی اکسپرس، دیلی تلگراف و دیگر روزنامه‌های محلی میباشند که شامل مطالبی در باره آدمکش و دزدی، جنایت و خیانت و شرح حال یک مشت ولگرد که بناحق خود را هنرمند جا زده و میزنند، هستند. و آنکه که نااهی خبری از مردم کشورهای دیگر ملاحظه میانه و نزدیک درج میکنند، از شرح حال و زندگی چند شیخ پوندار و یا حاتم بخشی‌های شاه اسپران و عشق بازیب، و هدایای ملک حسین شاه اردن به دختران انگلیسی، تجاوز نمیکند و به این ترتیب هم خوانندگان خود را غرق در رویاهای هزارو یکشب میکنند و هم بر آنهمه بی‌عدالتی‌ها و شکنجه‌ها و محرومیت‌هایی که بر این مردم میروند، مهربان میگردانند.

روزنامه‌های اجتماعی و برنامه‌های شوربونی انگلستان اخبار و مصالبی دروغ توأم با کینه و حسادت در باره کشورهای سوسیالیستی بطور مداوم بخورد مردم میدهند که در عین خنده‌آور بودن، تا سفاک‌ترین نیز میباشند. مثلاً درباره پیروزی قهرمانانی چون نادیا کومانچی قهرمان ژیمناستیک جهان از رومانی و آنگا تورسوت قهرمان ژیمناستیک جهان از شوروی و دیگر قهرمانان ورزشی کشورهای سوسیالیستی گفتند و نوشتند که به عقیده آنها، کشورهای سوسیالیستی این قهرمانان را از کودکی بسه زور و زبرد در شرایطی سخت پرورش میدهند تا بتوانند بعد ها از آنها استفاده تبلیغاتی کنند.

اما هم اکنون که دوستان این سنطور را میخوانند، در مجلس انگلستان و در بین مقامات دولتی بخشی بایبست،

ونی شرم آورد گرفته که خود دلیلی توبی‌برای نشان دادن ماهیت غیر انسانی سیستم سرمایه‌داری است. و این بحث درباره کشتادن کودکان خردسال به فحشاء و ساختن فیله‌های پورنو از آنها بمنظور پرکردن جیب یک عده سودجو و مال پرست است. این کشور برای آنکه میزان آزادی را در آنجا ثابت کند، ابتدا در تلویزیون روزنهم هوریه ۱۹۷۸ در برنامه خبری، تعدادی از مجلات پورنوگرافی را به معرض دید عموم گذاشت و سپس به بحث در مورد این مسئله پرداختند. و نتیجه اینکه آقایان جنتمن دیدنی آزاد پیشنهاد کرده‌اند که ترتیبی داده شود تا از کشتادن کودکان زیر ۱۶ سال به بازار پورنو گرافی معانعت بعمل آید. لازم به توضیح نیست که سرنوشته شومی در آنجا در کودکان بالای ۱۶ خواهد بود تازه اگر در عمل این محدودیت‌سن به دست نراند. عدى سپرده نمود.

آیا در همین کشورهای با اصطلاح آزاد غربی نیست که در کلوبها و میدانهای ورزشی، استعمال دخانیات و الکل را که با روح ورزشی منافات دارد تبلیغ میکنند و پادشاهان و تجارخانه‌های ورزشی، جوانان ورزشکار را همچون برده خرید و فروش کرده، آنها را استعمار مینمایند.

آری، در تانوس سرمایه‌داری همه چیز و همه کنار آزاد و قابل خرید و فروش است و انسان نیز متاعی بیش در این بازار نیست. سرمایه‌دار تنها یک چیز میبشاند و آن سرمایه است و تنها یک چیز میبشاند که آنهم بیشتر و بیشتر است.

با درودهای فراوان و گرم

د - همراه

دوست محترم م.

به آدرس صندوق پستی که در نامه تان آنرا قید کرده‌اید، نشریات فرستاده شد. لطفاً کمک مالی و بهایی تنها و نشریاتی را که تقاضا دارید به آدرس بانکی‌ما که در صفحه ۱ آرمان آمده است، ارسال دارید.

توجه

حتماً در مکاتبات با ما، اسم مستعار هم‌برای خود انتخاب کنید. ما در آرمان به اسامی مستعار خوانندگان پاسخ میدهم.

